لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بہا الی الحکام

للہ الحمد والمنہ کہ دریں زمان سعادت قران حسب الحکم حضور پرنور عالی جناب معلی القاب ... دام اقبالہ و ملکہ
نواب محمد علی خان بہادر صولت جنگ والی ریاست محمد آباد عرف ٹونک ... رسالہ مسمی

[illegible]

مولفہ عالم باعمل فاضل اجل نخبۂ علمائے کرام ساکن سواد محمد آباد عرف ٹونک
جناب مولوی محمد عبد اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ بصحت و خوبی تمام

در مطبع علوی محمد علی بخش خان در لکھنؤ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً لمن تحیرت العقول فی تحدید کنهه والافهام الذی حد الحدود والتعریفات
نظاماً للعالم واصلاحاً للانام والصلوة والسلام علی من تواترت سوابق دلالات
معجزاته واشتهرت لواحق خوارق عاداته بین الخواص والعوام وعلی آله واصحابه
الذین قاموا بنصرة الدین القویم لتبلیغ امره واجراء الاحکام **اما بعد** میگوید
هیچمدان سراپا عصیان احقر العباد واصغر الافراد راجی الی رحمة الله محمد عبد الله اقامه الله تعالی
بما یحب ویرضاه وجعل آخرته خیراً من اولاه متوطن مقام بهکهر از سواد و بنو مستوطن محمد آباد
عرف ٹونک که این رساله است مسمی **بکشف الحال عن التعزیر بالمال** که حسب الارشاد فیض بنیاد
مرجع الانام مامن الکرام ذوی الفضائل السنیة والمحامد العلیة جامع السیف والقلم صاحب العلم والعلم
تیمور همت دارا مکنت فریدون وسادهٔ امارت منور قیصر خلافت نظم افتخار مجالس امراء ؛ امتیاز
مجامع بلغاء ؛ منبع قلزم علوم و حکم ؛ صاحب السیف و رایت سمت و علم ؛ شیراز وگشته صورت
گر بیه ؛ درین غار درگرفته سیه ؛ در علوم و حکم سکندر عصر ؛ در سخا و کرم ز حاتم نشر ؛ عاشق سیر

بنی کریم * تابعِ سنت وطریق قویم * اعنی یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ دام اقباله ودولته خلف الصدق عرش آشیانی جنت مکانی وزیر الدوله امیر الملک نواب محمد وزیر خان بهادر نصرت جنگ ابن غفران مآب جنت آیاب امیر الدوله وزیر الملک نواب محمد امیر خان بهادر شمشیر جنگ بانی ریاست محمد آباد عرف ٹونک تغمدهما الله تعالی بغفرانه العمیم وفضله الفخیم مرتب نموده شد تا حقیقة اصلی وکیفیة کلی تعزیر بالمال از روی جواز وعدم جواز آن بروی قول وفعل آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم وروبه صحابه وخلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین واقوال ائمه مجتهدین رحمهم الله تعالی الی یوم الدین بر ضمیر منیر طالب حق بوجه جدید جلوهٔ انکشاف وبیدائی وتاب ظهور وهویدائی برافروزد اقول وبالله التوفیق باید دانست که تعزیر بر وزن تصریف ماخوذ از عزر بفتح عین مهمله وسکون زای معجمه ورای مهمله در آخر بمعنی رد ومنع است ودر عرف اهل شرع تادیب ست که کمتر از حد باشد وحد بفتح در لغت بمعنی حائل میان دو چیز ونهایت وکنار چیزی ست ونزد فقها عقوبت مقدره ومقرره است که واجب میشود حقاً لله تعالی بر بنده تا بار دیگر گناه نکند ابن همام رحمه الله تعالی در فتح القدیر میگوید که محاسن وخوبیهای حدود وتعزیرات زیاده از انست که در احاطه تقریر یا در حیز تحریر توان آورد نقلیه وغیر نقلیه در معرفت وادراک این معنی که مشروعیت وتقریر حدود وتعزیرات برای امتناع وباز داشتن عباد از افعال ناسزا وکارهای موجبهٔ فساد ست هر دو برابر اند چنانچه در زنا مثلا تضیع واهلاک ذریت واشتباه نسب ودر شرب خمر وغیره مسکرات زوال عقل وآبروریزی وگرفتن اموال مردم سرزد میگردد وقبایح وناسزائیهای این امور مکنون خواطر ونقش دلهای خلایق است واز همین ست که در ملتی از ملل ودر دینی از ادیان قتل نفس وگرفتن مال غیر وآبروریزی احدی از مردمان جهان بناحق وزنا کردن ومانند اینها نقش جواز واباحت نه پذیرفته پس هرگاهیکه فساد ونکوهیدگی امور مذکوره حکم عموم وشمول پیدا کرده هست حدود وتعزیرات که از اینجا انهامانع وبازدارنده خلایق اند بالخصوص از حقوق ابدی او تعالی شانه وتقدس توانند بود

زیراکه بر دوام بودن آنها بالخصوص از حقوق او تعالی شانه نتیج نتایج شامله و مثمر ثمرات عامه
و کامله هست و از همین حکمت پرده کشاد بهمین سر راه نماست که گفته اند مقصود از مشروعیت آنها
انزجار عمایتضرر به العباد ست و تحقیق آنست که بعضی مشایخ گفته اند که حدود و تعزیرات موانع
قبل الفعل و زواجر بعده اند یعنی علم بمشروعیت آنها باز میدارد انسان را از اقدام بر فعل قبیح و اجرای
آنها منع می نماید از عود کردنش بسوی آن و آنچه صاحب هدایه گفته که طهارت حد و تعزیر از جرم
بعد از ایقاع آن اقتضای آن میکند که در مشروعیت حدود و تعزیرات طهارت هم مقصود باشد
لیکن از آنها یعنی مقصود اصلی نیست بلکه تابع ست مر اصل مقصود را که آن انزجار مردم است
پس این قول صاحب هدایه خلاف مذهب ست زیراکه مذهب آنست که حد در سقوط اثم هیچ تاثیر
از وجود سبب خود هرگز عمل نمیکند بلکه حکمت مشروعیت حدود و تعزیرات بجز انزجار امری دیگر
نیست لیکن اینقدر هست که سقوط اثم و طهارت از گناه مذهب طوائف کثیره از اهل علم است
و استدلال کرده اند بقول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که در بخاری و غیره آمده ان من اصاب
من هذه المعاصی شیئا فعوقب به فی الدنیا فهو کفارة له ومن اصاب شیئا
فستره الله فهو الی الله ان شاء عفی عنه وان شاء عاقبه و استدلال کرده اند اصحاب
ما بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میمنت شمول فرموده لهم خزی فی الدنیا ولهم
فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا ای برای آنان خواری و رسوائی ست در دنیا و برا
آنان در آخرت عذابی ست عظیم مگر کسانیکه توبه کردند پس این آیه صاف دال ست براینکه برای
آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو هست از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نمیگردد مگر
کسیکه توبه کند البته در نصورت عقوبت اخروی از و باجماع ساقط میگردد و نه دنیوی زیراکه
اجماع منعقد شده است براینکه توبه حد دنیوی را ساقط نمیگرداند پس واجب ست حمل
کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر در اثنای عقوبت توبه کند آن برای او کفاره است ظاهر
همین ست زیراکه متبادر آنست که هرگاه کسی را حد زنند یا رجم کنند بسبب چشیدن عقوبت دیدن

بیان این مسئله که حد دلیل سقوط عقوبت اخروی است یا نه و اقوال هر یکی از صاحبان این مذهب

تکلیف توبه از وی پدید می آید پس تقیید حدیث بدین معنی لازم آمد جمعاً بین الادلة وتقیید دلیل ظنی
هنگام معارضه با قطعی متعین ومقرر ست بخلاف عکس کذا قال ابن الهمام رحمه الله تعالی وعلی قاری
در مرقاة در وجه جمع بین الحدیث والآیه می طرازد که الاحسن فی الجمع ان الحد مطهر له
بخصوص ذلك الفعل فان الله تعالی ارحم من ان یثنی علی عباده العقوبة ویؤیده
قول الصحابی طهرنی یا رسول الله کما ثبت فی الحدیث ثم انه ان ضم معه التوبة
فنعمت وان اصر فیعذب بمقداره ویتفرع علیه ما لو تعدد منه ما یوجب
الحد ثم حد فان تاب حین الحد کفر عنه الجمیع والا کفر عنه ما حد به وحده
والباقی تحت مشیة الله تعالی وبهذا یحصل الجمع بین الآیة والحدیث ویتبین
ان خلاف العلماء لفظی ای احسن آنست که در وجه جمع گفته آید که حد مطهر و کفاره است
از فعلی که بجهت آن بر وی حد جاری شده است بالخصوص زیرا که حق تعالی جلت نعمائه رحیم تر است از آنکه
بندگان خود را دوباره عذاب وعقوبت فرماید ومؤید این ست قول صحابی که در پیشگاه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بعرض پرداخت که طهرنی یا رسول الله پس اگر آن توبه منضم ساخت فبها
واگر بر آن اصرار داشت بهمان مقدار معذب خواهد شد وتفریع برین آنست که چون از کسی
موجبات حد متعدد پیدا آمد پس بر وی حد جاری کرده شد اگر هنگام حد تائب شد آن حد کفاره تمامیها
آن خواهد گردید ورنه کفاره فعلی که بجهت آن بر وی حد جاری شده است بالضرور خواهد شد و باقیها
در تحت مشیت ایزدی ست تعالی وتقدس پس منقح پیدا آمد که اختلاف علما لفظی
انتهی اکنون دانستنی ست که هر گاه درین مختصر پیش نظر مقصود اصلی کشف الحال تعزیر ست از آن
هم توضیح وبیان قسمی خاص بنا بر علیه تعرض ببیان و ذکر حد و [illegible] بطور [illegible] از مقصود اصلی که کشف
الحال از تعزیر بالمال ست می پردازد وتوضیح باد که تعزیر بر دو نوع است تعزیر بغیر المال وتعزیر
بالمال اما تعزیر بغیر المال پس ثابت است بقوله تعالی واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن
واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا

زیراکه درین آیه امر بزدن زوجات محض برای تهدید و تادیب ست و حد زدن آنها مقرر نیست
و همین را تعزیر نامند و نیز ثابت ست تعزیر بحدیث شریف چنانچه در فتح القدیر از محیط و در جامع صغیر
از اوسط طبرانی از ابن عمر رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود علیه الصلوة والسلام لا ترفع
عصاك عن اهلك و نیز در امام احمد رحمه الله تعالی بدین لفظ است لا ترفع عنهم عصاك
ادبا یعنی بر مدار عصای خود را از اهل خود برای ادب و بترسان ایشان را در راه حق تعالی
و تقدس یعنی فروگذاشت مکن تادیب و جمع کردن ایشان بر پرستش حق تعالی شانه بهر وجهیکه باشد
و از باز داشتن شان از فساد غافل مباش پس کسیکه ادب پذیرد و اطاعت ورزد بجبر و امر
محتاج بزدن نیست و نیز بخاری در ادب از ابن عباس مرفوعا آورده که علق سوطك حیث
یراه اهلك یعنی بیاویز تازیانه خود را جائیکه ببینند آنرا اهل تو انتهی و این حدیث را ابن همام رحمه
الله در فتح القدیر در فصل تعزیر از محیط هم نقل کرده و نیز در جامع صغیر گفته که ابونعیم از ابن عمر و طبرانی
از ابن عباس مرفوعا روایت کرده که علقوا السوط حیث یراه اهل البیت ای بیاویزید
تازیانه را جائیکه ببینند آنرا اهل خانه و نیز در جامع صغیر از جابر رضی الله تعالی مرویست رحم الله عبدا
علق فی بیته سوطا یودب به اهله ای رحم کند خداوند تعالی مردیرا که آویخت در خانه
خود تازیانه که ادب دهد بآن اهل خود را انتهی و نیز در تخریج هدایه است که بخاری و مسلم از ابی برده
ابن دینار انصاری اخراج کرده اند که انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
لا یجلد احد فوق عشرة اسواط الا فی حد من حدود الله انتهی و ابو داود این حدیث
نیز روایت کرده است ای هر آینه بشنید او نبی صلی الله علیه وسلم را که میفرمود که جلد زده نشود یا جلد
نزند احدی زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود الله تعالی و در منتقی الاخبار در تحت حدیث مذکور
گفته رواه الجماعة الا النسائی و هم اخراج کرده است بخاری از عبد الرحمن بن جابر ابن عبد الله از
کسیکه بشنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که یقول لا عقوبة فوق عشرة اسواط الا فی حد
من حدود الله میفرمود نیست عقوبت زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود الله تعالی و نیز طبرانی

در معجم اوسط از ابی هریره رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تعزیر فوق عشرة اسواط تخریج هدایه نیست تعزیر زیاده بر ده سوط و هم ابو داود از ابی هریره
رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود نبی صلی الله علیه وسلم اذا ضرب احدکم فلیتق الوجه
انتهی وقتیکه بزند یکی شما پس باید که بپرهیزد از زدن چهره و نیز ترمذی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنه اخراج کرده که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم اذا قال الرجل للرجل یا یهودی فاضربوه
عشرین واذا قال یا مخنث فاضربوه عشرین ومن وقع علی ذات محرم فاقتلوه
هرگاه که بگوید مردی مر مردی را ای یهودی پس بزنید آنرا بیست دره و هرگاه که بگوید ای
مخنث پس بزنید آنرا بیست دره و کسی که واقع شود بر زنی ذات محرم خود پس بکشید آنرا کذا فی
المشکوة و نیز در فتح القدیر گفته اند علیه السلام عزر رجلا قال لغیره یا مخنث و هم در منتقی الاخبار متن نیل
الاوطار شوکانی گفته وعن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم حبس رجلا فی تهمة ثم خلی عنه رواه الخمسة الا ابن ماجة ای هرآینه نبی
صلی الله علیه وآله وسلم قید فرمود مردی را در تهمتی پس تر رها کرد آنرا از ان و نیز در فتح القدیر و فتح
الرحمن شرح مواهب الرحمن برای ثبوت تعزیر سنت آورده اند که در باره صبیان وارد
فاضربوهم علی ترکها بعشر ای پس بزنید صبیان را بر ترک کردن نماز در ده سالگی و نیز
در نیل الاوطار شوکانی است عن هرماس بن حبیب عن ابیه عن جده قال اتیت النبی
صلی الله علیه وآله وسلم بغریم لی فقال لی الزمه ثم قال یا اخا بنی تمیم ما ترید
ان تفعل باسیرك مرویست از هرماس بن حبیب و او از پدر خود روایت کرده و پدر او از جد او
که گفت آوردم نبی صلی الله علیه وآله وسلم را قرضداری که برای من بود پس فرمود ملازم بگیر این را
یعنی نگذار این را پس تر فرمود ای برادر بنی تمیم چه اراده داری که بکنی با قیدی خود و این حدیث را ابن ماجه
هم اخراج کرده است و نیز شوکانی در نیل الاوطار از بحر الرائق آورده که ندب اتخاذ السجن للتادیب
واستیفاء للحقوق لفعل علی وعمر وعثمان وکذلك الدرة والسوط لفعل عمر وعثمان رضی الله

تعالی عنهم انتهی یعنی مندوب ست ساختن قید خانه برای تادیب مردم و دهانیدن حقوق
انها برای فعل علی و عمر و عثمان و همچنین مندوب ست ساختن دره و تازیانه برای فعل عمر و عثمان
رضی الله تعالی عنهم و نیز در شرح فتح الرحمن بروایت بیهقی و محمد ابن حسن و در تخریج هدایه بروایت ابن ابی شیبه
در سیره و از نعمان ابن بشیر و بروایت محمد ابن حسین در کتاب الآثار از ضحاک ابن مزاحم اخراج کرده
که گفت فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم من بلغ حدا فی غیر حد فهو من المعتدین ای اگر
کسی که برسد حدی را در غیر حد پس آنکس از تجاوز کنندگان ست از حدود خداوند تعالی ای کسی که
مستحق حد نیست و سزاوار تعزیر ست و در تعزیر کردن او را چندان بزند که بمقدار حد رسد آنکس از
تجاوز کنندگان و ظالمان ست انتهی و نیز تعزیر ثابت ست باجماع صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و اما دلیل عقلی برای ثبوت تعزیر پس بیانش چنانست که زجر کردن و منع از افعال سیئه برای آن
واجب شد که تا از ارتکاب فواحش و اختیار قبایح و معاصی رفته رفته ملکه نگردد و کار بسوی اقبح و افحش
نکشد فتح القدیر و در ضمنی گفته که ابو حنیفه رحمه الله در تعیین اکثر مرتبه تعزیر ادنی حد را اعتبار میکند و آن حد
عبد ست و اقل آن چهل دره ست زیرا که حد مطلق آنرا شامل ست پس اکثر تعزیر سی و نه دره اند و ابو یوسف
حد احرار را معتبر میدارد زیرا که احرار اصول اند و اقل حد آنها هشتاد دره ست پس کم کرده شود از آن
در تعزیر سوطی و در روایتی پنج سوط و در روایتی دیگر و امام مالک میگوید که اکثر تعزیر را حدی نیست پس امام را
میرسد که هنگام مصلحت و صوابدید خود تعزیر را بر حد بیفزاید و اقل درجه تعزیر سه سوط ست همچنین ذکر کرده ااست
قدوری زیرا که در کمتر از سه زجر واقع نمیشود و در هدایه گفته ادنی تعزیر برای امام ست بهر قدر که داند که
منزجر گردد بر و جاری کند زیرا که انزجار بحسب اختلاف طبائع مردم ست و طبائع مردم مختلف واقع
شده اند بعضی باشاره منزجر میشوند و بعضی بضرب و حبس هم نمیشوند کما سیاتی و در فوائد شرح کنز گفته
که میباشد تعزیر بضرب و حبس و بهر دو باهم و نیز بقتل وقتیکه به بیند منکوحه یا محرمه خود را با مرد اجنبی
زنا کننده انتهی و در فتح القدیر از تمرتاشی بدین تفصیل آورده که تعزیر یکبار واجب شود حقا لله تعالی
اجرای آن نیابة از حق تعالی بر احدی را میرسد و سوال کرده شد ابو جعفر هندوانی از کسی که یافت

بیان اکثر تعزیر و اقل آن و اقسام تعزیر

مردی را زنا کنند و باز و جه خود آیا قتلش حلال است یا نه گفت اگر میداند که بجاوردن السلاح از ضرب
و صیاح منزجر خواهد گشت و از زنا باز خواهد ماند او را قتل نکند و اگر میداند که بدون قتل منزجر نخواهد گشت
قتلش حلال است و اگر زن تابعداری او کند قتل زن نیز حلال است و این تخصیص است برین که این
قسم تعزیر را هر کس مالک میشود اند شد چنانچه منتقی التصریح بدین نموده زیرا که این از قبیل ازالهٔ منکر است
بید و شارع هر کس را ولایت این امر عطا فرموده است چنانچه فرموده من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان رواه مسلم
بخلاف حدود که ولایت آنها بجز ولاة دیگری را میسر نیست و بخلاف تعزیریکه واجب شود حقا للعبد مانند
قذف وغیره که اینها موقوف بر دعوی اند تا اقامتش بجز حاکم دیگری را جائز نیست مگر آنکه فریقین بر رضای
خود کسی را حاکم گردانند انتهی میگویم که این قول فقها بظاهر مخالف حدیث ابی هریره رضی الله تعالی
عنه است که مسلم اخراج روایت کرده که سعد ابن عباده بخدمت نبی صلی الله علیه وسلم عرض کرد که لو
وجدت مع اهلی رجلا لم امسه حتی اتی باربعة شهداء قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم نعم قال کلا والذی بعثک بالحق ان کنت لاعاجله بالسیف قبل
ذلک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسمعوا الی ما یقول سیدکم انه لغیور
وانا اغیر منه والله اغیر منی ای اگر بیابم با اهل خود مردی را مس نکنم او را تا که بیارم چهار گواه
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری مس نکن آنرا تا آنکه بیاری چهار گواه چنانکه در ثبوت
زنا معتبر است گفت سعد نه چنین است و نمیکنم این چنین قسم بخدائی که فرستاد ترا بحق هر آئینه هستم که البته
شتاب میکنم او را عذاب بشمشیر پیشتر از آوردن گواهان فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بشنوید گوش
کنید بسوی سخنی که میگوید سردار شما هر آئینه او غیرت مند است و من غیرت مندتر هستم از وی و خدای
تعالی غیرت ناکتر است از من شیخ عبد الحق محدث دهلوی میگوید که این گفتن سعد رد نیست قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و مخالفت امر وی نی بلکه معنی این خبر دادن است از حال نفس خود یعنی
حال من اینست و غیرت و غضب من درین مقام باین مرتبه است چه کار کنم حکم شرع همین است که فرموده

و مقصود آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قوله اسمعوا الی سیدکم الخ مدح این صفت است و
اشاره بآنکه غیرت از صفات کرام و عادات سادات است اگرچه حکم شرع درینجا دیگر است و درین
اعتذار سعد است از صدور این قول از وی نه آنکه این تقریر و اثبات اوست و همچنین است در مرقات
و ممکن است که در وجه توفیق گفته آید که حدیث مذکور محمول است برین معنی که ممانعت او علیه السلام
از قتل کسی است که انزجار از وی متوقع و مظنون باشد و فتوای فقها بقتل کسی که انزجار از وی مظنون
نباشد والله اعلم بالصواب و در در مختار گفته و یعزر کل مرتکب کبیرة و موذی مسلم بغیر
حق بقول او فعل ولو بغمز العین انتهی و در شمنی میگوید که از ابی یوسف مرویست که بیشی و کمی
تعزیر وابسته به بیشی و کمی جرم است انتهی و در شرح ملا عصام بر مختصر وقایه گفته که آنچه گفته اند که اقل
تعزیر سه دره اند این وقتی است که دره زنند و گرنه می باشد تعزیر گاهی بحبس و گاهی بلطمه و گاهی بگوشمال
و گاهی بدرشتی کلام و گاهی بنگاه ترش روئی و در حواشی شیخ الاسلام است که گاهی بسوختن خانه خمار
و بدر کردن از بلده و بقتل برای سیاست در حق امام مبتدعین مثلا انتهی و نیز همچنین است در برجندی
شرح مختصر وقایه و چلپی در اول کتاب الحدود نوشته که تقدیر تعزیر در کتاب و سنت نیست بلکه
آن مفوض برای امام و قاضی است انتهی تمرتاشی از سرخسی آورده که در تعزیر چیزی مقدر و مقرر نیست
بلکه تعزیر مفوض برای قاضی و امام است زیرا که مقصود از ان زجر و توبیخ است و احوال مردم درین
امر مختلف می باشد زیرا که بعض از آنها بنصیحت منزجر میشوند و در بعضی حاجت بطپانچه می افتد و در
بعضی بزد و کوب و در بعضی بحبس و قید و در شافی می آرد که تعزیر بر چهار مرتبه دارد تعزیر اشرف الاشراف
که آن علما و علویه اند باعلام بود چنانچه قاضی بآنکس بگوید که مرا خبر رسیده است که تو چنین و چنین بکار
کردی یا میکنی پس آنکس بهمین قدر منزجر میگردد و از ان کار باز می ماند و تعزیر بعض شرفا باعلام و بردن
بسوی باب قاضی و خصومت کردن دران امر و تعزیر اوساط که مردم بازاری اند بجر و حبس و تعزیر
خسیسان و رذیلان با موری مذکوره و بضرب می بود و بحر الرائق و فتح القدیر بیشتر تعزیر و آنچه مشروع است
نزد حنفیه واجب است وقتیکه میبیند آنرا امام و همچنین گفته است مالک و احمد و شافعی رحمه الله میگوید

که واجب نیست و دلیل حنفیه آنست که تعزیر زاجر مشروع ست پس واجب باشد مانند حد شمنی

قسم دوم تعزیر بالمال ست پس علما را درین اختلاف ست بعض میگویند که تعزیر بالمال جایز
نیست و بعضی گویند جایز است در فتح القدیر ست که تعزیر بالمال نزد ابی حنیفه و محمد و باقی ائمه
جائز نیست و از ابی یوسف رحمه الله تعالی مرویست که سلطان را تعزیر باخذ مال جایز است انتهی
و در برهان شرح مواهب الرحمن میگوید و عن ابی یوسف ان التعزیر باخذ المال
یجوز للسلطان و همچنین ست در در المختار وغیره و در رد المحتار حاشیه در المختار می گوید که همچنین
است در معراج و ظاهرش آنست که این روایت ضعیفه است از ابی یوسف و در شرنبلالیه گفته که
لا یفتی بهذا لما فیه من تسلیط الظلمة علی اخذ مال الناس فیاکلونه و همچنین ست
در شرح وهبانیه از ابن وهبان انتهی و در فتح القدیر از خلاصه ذکر کرده که سمعت من ثقة
ان التعزیر باخذ المال ان رای القاضی ذلك او الوالی جاز انتهی و در بحر میگوید که ذکر
نکرده است محمد تعزیر را باخذ مال و اگر ببیند قاضی یا والی تعزیر را باخذ مال پس آن جایز است و از
همین ست که کسی که حاضر بجماعت نشود او را تعزیر کردن باخذ مال جایز ست و معنی تعزیر بالمال نزد
مجوزانش آنست که بستاند چیزی از مال و باز دارد از و تا منزجر و تائب گردد و از ان کار منکر باز ماند
پس آن مال را باو و اپس دهند نه آنکه حاکم آن مال را برای خود یا برای بیت المال بستاند چنانکه
ظالمان توهم کرده اند زیرا که برای هیچکس گرفتن مال مسلمان بلا وجه شرعی جایز نیست و در مجتبی
کیفیت اخذ مال را ذکر نکرده لیکن من چنان میدانم که مالش گرفته بحفاظت خود محفوظ دارد چون
از توبه کردنش مایوس گردد آنگاه جائیکه مناسب داند آن مال را صرف کند و در شرح آثار ست
که تعزیر بالمال در ابتدا اسلام جایز بود و پس منسوخ شد حاصل آنکه مذهب عدم تعزیر بالمال است
انتهی و در نهایه جذری و فتح الودود حاشیه ابو داود ست که امام شافعی رح میگوید که عقوبة باخذ مال
در صدر اسلام بود و پس منسوخ شد انتهی لیکن آنچه برین وارد است از نیل الاوطار نقل کرده خواهد شد
و بر همین مبنی ست اختلاف محدثین و فقها در عقوبة بالمال کردن غلول کننده و تفصیل در ...

انگه علما را بعد اتفاق بر لزوم عقوبة نفس غلول کننده و عقوبة بالمال کردنش اختلاف است که آیا
متاع غلول کننده در غنیمت سوخته شود یا نه بعضی از ایشان مانند حسن البصری و امام احمد و اسحاق
نظر بظاهر حدیث حرقوا رحله چنانچه خواهد آمد گفته اند که سوخته شود متاع غلول کننده سوای حیوان
و مصحف و آنچه خیانت کرده است آنرا زیرا که مالی که بخیانت گرفته است حق غانمان است باینها
داده شود و اگر هلاک کند تاوان قیمت آن برو لازم شود و تابعین از ایشان را جماعتی از علما و اوزاعی
گفته اند که سرج و اکاف او هم سوخته شود نه دابه و نفقه و سلاح او و ثیابیکه پوشیده باشد و بعضی
میگویند که متاعش نسوزند لیکن برین بدکاری او را تعزیر کنند و همین رفته است مالک و شافعی
و اصحاب او و حمل کرده اند حدیث حرقوا رحله را بر زجر و توبیخ نه ایجاب و اکثری میگویند که بر غلول کننده
عقوبت جانی باید کرد نه مالی کذا فی حاشیه سید بر مشکات و مرقات و نیل الاوطار و فتح الباری
و در رحمة الامة فی اختلاف الائمة میگوید که اتفاق کرده اند برین که غلول کننده را قبل از جمع کردن
مال غنیمت و بعد از او را در آن مال حقی بود دستش قطع نکنند و اختلاف کرده اند درین که اگر او را در آن
مال حقی نباشد آیا متاع او سوخته شود یا نه و از سهم محروم کرده شود یا نه امام احمد میگوید سوخته شود
متاع او که با وست سوای مصحف و حیوان و سوای آنچه پیاده است برای قتال مانند سلاح و در روایتی
و در محروم کردن او از سهم دو روایت اند انتهی علی قاری در مرقات میگوید که ظاهر آنست
که حکم فرمودن بعضی علما باحراق متاع غلول کننده در حق کسی است که مال غلول کرده را پیش امام
یا نایب آن بیارد و تائب شود و گفتگوی در احراق و عدم آن در بارهٔ کسی است که مال غلول
نزدش یافته شود و خود بخود پیش امام نیارد انتهی و ابن قیم رحمه الله تعالی در زاد المعاد فی هدی
خیر العباد رقم کرده که امر صلی الله علیه وسلم بتحریق متاع الغال و ضربه و حرقه الخلیفتان الراشدان
بعده صلی الله علیه وسلم فقیل هذا منسوخ لسائر الاحادیث التی ذکرت فانه لم یجئ التحریق فی شیء
منها و قیل هو الصواب لان هذا من باب التعزیر و العقوبات الراجعة الی اجتهاد الائمة بحسب
المصلحة فانه حرق و ترک و کک خلفائه من بعده و نظیر هذا قتل شارب الخمر فی الثالثة والرابعة

فلیس بجید فلا منسوخ وانما هو تعزیر یتعلق باجتهاد الائمة آمر فرمود نبی صلی الله علیه وسلم
بسوختن متاع غلول کننده وزدن آن وسوخته اند آنرا هر دو خلیفه راشدین یعنی شیخین
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفته شده است که این منسوخ است برای ورود احادیثی
که ذکر کرده شده اند زیرا که نیامده است تحریق در چیزی از آنها وبعضی گفته اند که صواب آنچنین ست
زیرا که این از قبیل تعزیر وعقوبات ست که راجع اند بسوی اجتهاد وصوابدید امام بحسب مصلحت وقت
پس هر آئینه سوخته وگذاشته است آنحضرت وهمچنین کرده اند خلفاء او بعد از آنحضرت ونظیر این آنست
که گفته شده که خمر خوار در مرتبه سوم وچهارم پس زده نشود پس منسوخ نباشد بجز این نیست که
آن تعزیر وقرار داد امر سیت که متعلق ست باجتهاد امام وقت انتهی ومجد الدین فیروزآبادی
رحمه الله تعالی در سفر السعادت میگوید وکان یشدد فی امر الغلول والخیانة تشدیدا عظیما ویقول
هو نار وعار وشنار علی اهله الی یوم القیمة وغل شخص فامر باحراق ما اختانه وکذلک فعل ابوبکر
وعمر وهذا من باب التعزیر بالمال ودر فارسی سفر السعادت در ترجمه این عبارت نوشته که
غلول وخیانت از غنیمت تاکید وتشدید عظیم می فرمود ومیگفت که آن آتش وعار قباحت ست
بر اهل آن تا روز قیامت وکسی که غلول کرده بود فرمود که کالاهای ویرا باتش بسوزند وابوبکر وعمر
همچنین کردند واین از باب تعزیر مالی ست انتهی ودر در مختار در باب کفالة از طرسوسی ذکر کرده
که سلطان را مصادره کردن مر ارباب اموال جایز نیست مگر عاملان بیت المال واستدلال
کرده است باینکه مصادره کرد عمر رضی الله تعالی عنه مر ابی هریره رضی الله عنه وقتیکه عامل کرد او را
بر بحرین بعد از ان معزول ساخت وبگرفت از و دوازده هزار انتهی کما سیاتی انشاء الله
تعالی ودر رد المحتار حاشیه در مختار در تحت قول مذکور میگوید که مراد مصنف از عاملان
بیت المال کسانی اند که بران مقرر باشند وخیانت کنند در اموال بیت المال وهمچنین حکم
است برای کاتبان ومنشیان از اهل دفتر وغیره وقتیکه توسع کنند در اموال وتمیز نکانات پس
این دلیل خیانت ایشان ست وملحق اند بانان کاتبان ودبیران اوقاف ومانند آن وقتیکه

توسع کنند در اموال وظاهر شود از ایشان لهو وبازی وتعمیر مکانات عالیه پس گرفتن مال ومعزول کردن آنان جایز ست پس اگر خیانت آنان در وقف معین شناخته شود آن مال را در ان داخل باید کرد ورنه در بیت المال باید نهاد وبعد ازین تقریر در رد المحتار وطحطاوی از سید حموی نقل میکنند که روایة مصادره کردن از قبیلی ست که این را دانسته شود ولیکن مخفی باید داشت و باین فتوی نباید داد زیراکه بدین فتوی دادن ذریعه امر ناجایز خواهد شد برای حکام زمان ما وبر مردمان مصادره خواهند کرد بسوی اوقاف وبیت المال رد نخواهند کرد بلکه آن مالها در کارهاے نالایق صرف خواهند نمود انتهی بعد از نقل این قول سید حموی صاحب رد المحتار وطحطاوی میگویند والفاعل لذلک عمرو ابن عمرپس پوشیده چگونه باید داشت انتهی

خلاصة المرام آنکه از ماسبق واضح است که علما را بعد اتفاق بر مشروعیة تعزیر بغیر المال در جواز وعدم جواز تعزیر بالمال اختلاف ست بعضی میگویند که تعزیر بالمال جایز نیست وبعضی گویند جایز است ودرین مختصر متمسکات فریقین نگاشته میشود تا نقاب از چهرهٔ مقصود برخیزد وراجح از مرجوح وضعیف از قوی بر طالب حق هویدا ومنکشف گردد اقول بالله التوفیق انه بغیر معین وبغیر فریق باید دانست که کسانیکه تعزیر بالمال را جایز نمیدارند متمسکات ایشان یکے آنست که فرمود حق تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة دوم قوله تعالے ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون سوم آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع که ان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام چهارم آنکه فرمود علیه الصلوة والسلام لا یحل مال امرء مسلم الا بطیبة من نفسه نیل الاوطار وبحر الرائق واما کسانیکه تعزیر بالمال را جایز میدارند پس از استدلالات آنان اول آنکه ابو داؤد ونسائی واحمد از بهز بن حکیم روایة کرده که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون لا یفرق ابل عن حسابها من اعطاها موتجرا فله اجرها ومن منعها فان اخذوها

متمسکات کسانیکه تعزیر بالمال را جایز نمیدارند

فصل بیان استدلالات مجوزان تعزیر بالمال

وشطر ماله عزمة من عزمات ربنا عز وجل ليس لآل محمد منها شیء ای در
هر چرنده شتران در چهل بنت لبون ست یعنی از سر چهل شتر که چرنده در چراگاه بوند و برای بار
برداری نباشند بنت لبون گرفته شود جدا کرده نشود اشتری از حساب آنها یعنی جدا نکند
یکی از شریکان ملک خود را از ملک صاحب خود هر کسیکه از ان هر دو بدهد آنرا در حالیکه طلبکار
اجر است پس برای اوست اجر آن و کسیکه منع نماید و باز ماند از دادن زکوة پس هر آئینه ما گیرنده ایم
آنرا و نصف مال او را از روی عقوبة از عقوبات الله عز وجل نیست برای آل محمد از ان چیزی
و دانستنی ست که در لفظ انا آخذوها وشطر ماله محدثین را مقال ست حربی میگوید که راوی
در روایة لفظ وشطر ماله که بفتح شین معجمه و سکون طاء مهمله روایة کرده غلط کرده است بلکه صحیح و
شطر ماله بضم شین قرشت و تشدید طاء مهمله مکسوره و فتح رای مهمله است بنا بر صیغه ماضی مجهول یعنی
گردانیده شود مال او دو نیم و بصدقه گیرنده اختیار داده شود تا نیمه بهتر را بستاند برای عقوبة
کردنش بر منع زکوة لیکن آنچه بر او لازم نیست از و گرفته شود در زکوة و خطابی در باره این
قول حربی میگوید که من این تقریر را نمی شناسم که چه معنی دارد و بعضی گفته اند که معنیش چنین ست
که حق زکوة از و گذاشته نشود بلکه تمام و کمال گرفته شود اگرچه شطری از مال او تلف شود چنانچه
مثلا مردی را هزار گوسفند بودند و همه تلف شدند و بست گوسفند باقی ماند در زکوة هزار گوسفند
ده گوسفند از و بگیرند که نیمه گوسفندهای باقی مانده است و این هم بعید ست زیرا که لفظ حدیث انا
آخذوها وشطر ماله وارد است و نفرموده است انا آخذو شطر ماله و در فتح الودود حاشیه ابوداود
میگوید که نظائر عقوبة بالمال در احادیث و اخبار بسیار وارد اند و امام احمد بن حنبل هم بدینها
عمل نموده و مذهب عامه فقها آنست که بر تلف کننده زیاده از مثل یا از قیمت واجب نیست انتهی
شمایه فتح الودود و شوکانی در نیل الاوطار میگوید که در قوله فانا آخذوها وشطر ماله استدلال
بر آنکه امام را میرسد که زکوة را قهرا و جبرا بستاند اگرچه صاحب مال بدان راضی نباشد و بر آنکه ولایة
قبض زکوة بسوی امام ست و بهمین رفته است امام مالک و ابو حنیفه و اصحاب او و قوله شطر ماله

ای لبعضی مال او و استدلال کرده شده است باین قول بر جواز عقوبة بالمال که امام را عقوبة
باخذ مال جایز است و بهمین رفته است شافعی در قول قدیم و بهمین حدیث استدلال کرده پس از
این قول رجوع کرده و گفته که عقوبة باخذ مال در صدر اسلام بود پس منسوخ شد و همچنین گفته اند
اکثر شافعیه و بیهقی در تلخیص میگوید که نواوی این قول شافعی را تعقب کرده و گفته کسی که دعوی
میکند که عقوبة باخذ مال در ابتدا اسلام بود دعویش بثبوت نپیوسته و نه معروف شده
و دعوی نسخ با جهل تاریخ مقبول نیست و حال آنکه طحاوی و غزالی بر نسخ عقوبة بالمال اجماع نقل
کرده اند و صاحب ضوء النهار از نواوی ذکر کرده که او یعنی نواوی هم مانند طحاوی و غزالی
بر نسخ عقوبة بالمال اجماع نقل کرده و این مخالف آنست که ما از وی بالا نقل کردیم که دعوی نسخ
بثبوت نپیوسته پس این مقام نظر و تامل است و شافعی زعم کرده که ناسخ حدیث ناقه براء رضی الله
عنه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بارۀ ناقه براء رضی الله عنه حکم کرده بضمان آنچه که نقصان
کرده بود و منقول نشده است که در ان قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تاوان مضاعف کرده
باشد چنانچه امام مالک و ابوداود و ابن ماجه از حرام بن سعد بن محیصه روایت کرده اند که ان
ناقة للبراء بن عازب دخلت حائطا فافسدت فقضى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان على اهل الحوائط حفظها بالنهار وان ما افسدت المواشي بالليل
ضامن على اهلها شوکانی در نیل الاوطار گفته که ترک او علیه الصلوة والسلام اخذ بالمال را
درین قضیه مستلزم ترک مطلق نیست و بر عدم جواز عقوبة بالمال و نسخ آن حجت نمی تواند شد و امام یحیی
رفته است بسوی معاقبة بالمال امام یحیی و هدویه گفته اند که نیست ایشان را در جواز عقوبة باخذ مال
خلافی در اهل بیت انتهی باید دانست که این حدیث بهز بن حکیم را حاکم و بیهقی هم اخراج کرده اند
و یحیی بن معین گفته که این حدیث صحیح است وقتیکه باشد از غیر بهز و اختلاف کرده اند در بهز
بخاری میگوید که او مختلف فیه است و ابوحاتم میگوید که با وجه گرفته نشود و از شافعی رضی الله
تعالی مرویست که حدیث بهز حجت نیست و این حدیث را اهل علم ثابت نمیدارند و امام احمد

ت: ناقه براء بن عازب رضی الله عنه در نخل شد و بستان را پس تباه کرد یعنی بستان را پس حکم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر مالک بستان ها نگاهبانی بستان ها است در روز و آنچه تباه کرد مواشی در شب ضامن است بر اهل مواشی ۱۲

ف: مخالفت صحیح نیست در حدیث بهز

ازین حدیث پرسیده شد گفت که من وجه این را نمیدانم و ابن حبان میگوید که اگر نمی بود
این حدیث هر آئینه داخل میکردم بهز را در ثقات و ابو حزم میگوید که بهز غیر مشهور العدالت ست
و ابو طلاع میگوید که بهز مجهول است و تعقب کرده شده است قول ابن حبان و ابو حزم
بانیکه ثقه گفته اند بهز را جماعتی از ائمه ابن عدی میگوید که گمان نمیکنم که حدیث او منکر باشد
و رجا میکنم که بهز لا باس به است و روایت کرده اند از و ثقات مردم و ذهبی گفته که ترک نکرده است
این را عالمی هرگز و تکلم کرده اند درو که هر آئینه شطرنج میباخت لیکن ابن قطان او را توثیق کرده
و گفته که این امر بهز را مضر نیست و در مغنی الضعفاء ذهبی میگوید که بهز بن حکیم بن معاویه قشیری
صدوق لین الحدیث است و حدیث او حسن است توثیق کرده است او را ابن مدینی و ابن معین
و نسائی و حاکم میگوید که حدیث او صحیح است و بخاری نیست که ترک شده است از صحیح بخاری زیرا که
آن نسخه شاذ بود انتهی و هم توثیق کرده است او را ابن جارود و غندر و ترمذی چند احادیث او را
حسن گفته و او را توثیق کرده و حجت گرفته است باو احمد و اسحاق و بخاری خارج از صحیح و ابو داؤد
گفته که احادیث او صحاح اند و ابو زرعه گفته که او صالح الحدیث است انتهی دوم آنکه در بخاری
و مسلم از ابی هریره رض مرویست که فرمود علیه الصلوة والسلام والذی نفسی بیده لقد
هممت ان امر بحطب فیحطب ثم امر بالصلوة فیوذن لها ثم امر رجلا فیوم الناس
ثم اخالف الی رجال وفی روایة لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم
سوگند بکسی که بقای نفس من در دست قدرت اوست هر آئینه آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن
هیزم پس جمع کرده شود هیزم پس امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود برای
آن پس امر کنم مردی را با امامت کردن مردم پس امامت کند مر ایشان را پس بروم بسوی
مردان که حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را
که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز در جمع آنم بسوی آن مردان
برای تعذیب ایشان تا سوخته شوند بر ایشان خانهای ایشان کذا فی ترجمة الشیخ سوم آنکه

در مشکوة از عمرو ابن شعیب اخراج کرده که ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم وا
ابابکر وعمر رضی الله عنهما حرقوا متاع الغال وضربوه ومنعوه سهمه
هر آینه نبی صلی الله علیه وآله وسلم وابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما سوختند متاع غلول
کننده را و زده اند او را ومحروم کرده اند او را از حصه او و در نیل الاوطار میگوید که این حدیث را
حاکم وبیهقی هم روایة کرده اند و در اسناد این زهیر بن محمد خراسانی نزیل مکه است و بیهقی میگوید
که او مجهول است چهارم آنکه ترمذی از عمر رضی الله تعالی عنه روایة کرده که ان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا وجدتم الرجل قد غل فی سبیل الله
فاحرقوا متاعه واضربوه هر آینه نبی صلی الله فرموده هرگاه بیابید مردی را که بدرستی
خیانة کرده است در راه خدای تعالی یعنی در مال غنیمت پس بسوزید کالای او را و بزنید او را
پنجم آنکه ابوداود از صالح بن محمد اخراج کرده که گفت صالح دخلت مع مسلمة ارض
الروم فاتی برجل قد غل فسال سالما عنه فقال سمعت ابی یحدث
عن عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا وجدتم الرجل قد غل
فاحرقوا متاعه واضربوه قال فوجدنا فی متاعه مصحفا فسال سالما عنه فقال
بعه وتصدق بثمنه داخل شدیم من همراه مسلمه ارض روم را پس آورده شد مردی بمال غنیمت
که خیانة کرده بود مسلمه از سالم بن عبدالله بن عمر پرسید یعنی از سزای او سالم گفت که من پدر خود را
شنیده ام که عمر بن خطاب از نبی صلی الله علیه وآله وسلم حدیث میکرد که فرمود چون بیابید مردی را
که در مال غنیمت خیانت کرده است بسوزید متاع او را و بزنید او را صالح میگوید که در متاع او
مصحف یافتیم مسلمه از سالم پرسید که مصحف را چه باید کرد سالم گفت مصحف او را فروخت بکن و قیمت آنرا
تصدق نما ششم آنکه هم ابوداود بطریق دیگر از صالح بن محمد مذکور روایت میکند گفت صالح
غزونا مع الولید ابن هشام ومعنا سالم بن عبدالله بن عمر وعمر ابن عبدالعزیز
فغل رجل متاعا فامر الولید بمتاعه فاحرق وطیف به ولم یعطه سهمه [illegible]

بهمراهی ولید بن هشام و بود همراه او سالم بن عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنه و عمر بن عبد العزیز
پس برآمد نزد یک مردی شامی را از غنیمت ولید حکم کرد تا متاع او سوخته شد و گردانیده شد آنکس
و تشهیر کرده شد و ندا داده و سهم او (بعد از روایت این هر دو حدیث مذکور ابو داؤد میگوید که هذا
اصح الحدیثین رواه غیر واحد ان الولید بن هشام احرق رحل زیاد بن سعد و کان
قد غل و ضربه یعنی این حدیث اصح ترین هر دو حدیث است روایت کرده است این را
غیر واحد که هر آئینه ولید بن هشام سوخت سامان زیاد بن سعد را و بود که هر آئینه خیانت کرده بود
و بزد او را یعنی زیاد را (در نیل الاوطار گفته که این حدیث صالح را حاکم و بیهقی و ترمذی هم اخراج کرده اند
و ترمذی گفته که این حدیث غریب است بجز این وجه از وجهی دیگر این را نمیدانیم و هم ترمذی گفته
که محمد بن اسمعیل بخاری از این حدیث پرسیده شد گفت بجز این نیست که روایت کرده است این را
صالح بن محمد بن زائده و او منکر الحدیث است منذری میگوید که غیر واحد از ائمه در صالح بن محمد تکلم کرده
است و بعضی گفته اند که منفرد شده است او باین حدیث و بخاری در تاریخ اوسط می گوید که عامه
اصحاب ما در احراق مال غلول کننده باین حدیث احتجاج میکنند و این باطل و غیر معتمد است زیرا که
صالح بن زائده روایت میکند از سالم و او از پدر خود عبد الله و او از پدر خود عمر بن الخطاب
عمن غل فاحرقوا رحله و هیچکس او را درین امر تابع نشده است و نبی صلی الله علیه و آله وسلم
در بارهٔ غلول کننده فرموده است که صلوا علی صاحبکم انتهی و دارقطنی میگوید که بر صالح بن محمد
در روایت کردن این حدیث محدثین انکار کرده اند و هم گفته که برین حدیث او هیچکس تابع
نشده و این حدیث را از نبی صلی الله علیه و آله وسلم اصلی نیست و محفوظ عند العلماء آنست که حکم
بسوختن متاع غلول کننده سالم کرده و ابو داؤد موقوفیت این حدیث را اصح گفته و از وجه آخر
اخراج کرده و گفته که این حدیث صحیح تر است انتهی و بخاری در ترجمه باب گفته و لم یذکر عبد الله
ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه حرق متاعه و هذا اصح من فتح الباری
میگویم که قول او بدانکه اشاره است بسوی تضعیف حدیث آنچه در بارهٔ سوختن متاع غلول کننده آمده

ابن عمر روایت و اخراج کرده است حدیث سوختن متاع غلول کننده را ابوداؤد از طریق صالح
بن محمد بن زائده لیثی مدنی که از احاد الضعفا ست به دو وجه یکی مرفوعا و دوم موقوفا و در آخر حدیث گفته که این
حدیث صحیح تر است و بخاری در تاریخ میگوید که در احراق متاع غلول کننده باین حدیث احتجاج
می کنند و حال آنکه این حدیث باطل است و نیست این را اصلی و روایت غیر معتمد ست و ترمذی
از بخاری روایت میکند که بخاری گفته که صالح منکر الحدیث ست و در غیر یکی حدیث ذکر غلول کننده
آمده است و در هیچ یکی حکم سوختن مال او نیست انتهی بعد از نقل این مقال صاحب فتح الباری
میگوید که بعضی شراح صحیح بخاری از روایت اصیلی که راوی بخاری ست حکایت کرده اند که
درینجا در روایت او بجای قوله ولم یذکر عبد الله بن عمرو الخ ویذکر عبد الله ابن عمر لغیر کلام واقع
است پس اگر فی الواقع چنین است مرادش ظاهر ست و درین صورت قوله هذا اصح اشاره
باشد بسوی آنکه حدیثی که درین باب است و دران ذکر تحریق نیست صحیح تر است از روایتی
که دران ذکر تحریق است میگویم آنکه در صحیح مسلم بروایت عامر بن سعد اخراج کرده که ان
سعدا رکب قصره بالعقیق فوجد عبدا یقطع شجرا ویخطبه فسلبه فلما رجع سعد
جاءه اهل العبد فكلموه ان يرد عليهم غلامهم او عليهم ما اخذ من غلامهم
فقال معاذ الله أن أرد شيئا نفلنيه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وابى أن يرد عليهم یعنی سعد سوار شد باراده رفتن قصر خود که بمقام عقیق بود پس
یافت غلامی را که می برید درخت را یعنی در حرم و هیزم میکرد آنرا پس سلب کرد آن عبد را
پس چون باز آمد بیامدند اولیای آن عبد پس کلام کردند و گفتند او را که رد کند بر آنان
غلام آنان را یا دفع کند بر آنان و واپس دهد آنان را آنچه گرفته است از غلام آنان پس گفت
سعد می پناهم بالله که رد کنم چیزی را که غنیمت داد و عطا کرد بمن آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ابا آورد از اینکه رد کند بسوی آنان و باز دهد آنان را آن غلام و سامان او و در نیل الاوطار
گفته که بگرفت سعد رضی الله عنه سلب غلامی را که شکار می کرد در حرم مدینه و گفت شنیدم

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود حسن وجه تقوی بصید فیه ای فی الحرم فخذوا
سلبه اخراج کرده است هشتم آنکه فرمود علیه الصلوة والسلام ضالة الابل المکتومة
غرامتها ومثلها معها ای گم گشته اشتر پنهان کرده شده تاوان آن ومثل آن با آن است
یعنی از پنهان کننده قیمت آن ومثل آن گرفته شود برای عقوبت نهم آنکه ابو داود از عبدالله
ابن عمرو بن عاص اخراج کرده که ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم سئل عن الثمر
المعلق فقال من اصاب بفیه من ذی حاجة غیر متخذ خبنة فلا شیء علیه ومن
خرج بشیء منه فعلیه غرامة مثلیه والعقوبة ومن سرق منه شیئا بعد ان
یؤویه الجرین فبلغ ثمن المجن فعلیه القطع یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده شد
از خرمای آویزان بر درخت پس فرمود کسیکه برساند بدهن خود یعنی بخورد از صاحب حاجت نا
گیرنده بست آنرا در طرف ازار خود پس نیست چیزی بر وی و کسیکه بیرون آید بچیزی از آن پس
بر وست تاوان دو چندان و عقوبت و کسیکه بدزدد از آن چیزی بعد از آن که جای دهد آنرا جرین
یعنی زمینیکه بر آن خرما را خشک کنند پس برسد قیمت سپر را پس بر وی قطع ید است دهم آنکه ابو داود از
عوف بن مالک اشجعی اخراج کرده که گفت خرجت مع زید بن حارثة فی غزوة موتة
ورافقنی مددی من اهل الیمن لیس معه غیر سیفه فنحر رجل من المسلمین جزورا
فسأله المددی طائفة من جلده فاعطاه ایاه فاتخذه کهیئة الدرق ومضینا فلقینا
جموع الروم وفیهم رجل علی فرس له اشقر علیه سرج مذهب وسلاح مذهب
فجعل الرومی یغری بالمسلمین فقعد له المددی خلف صخرة فمر به الرومی فعرقب
فرسه فخر وعلاه فقتله وحاز فرسه وسلاحه فلما فتح الله عز وجل للمسلمین
بعث الیه خالد بن الولید فاخذ منه السلب قال عوف فاتیته فقلت یا خالد اما
علمت ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قضی بالسلب للقاتل قال بلی
ولکنی استکثرته قلت لتردنه الیه او لاعرفنکها عند رسول الله صلی الله علیه

واله وسلم فابى ان يرده عليه قال عوف فاجتمعنا عند رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم فقصصت عليه قصة المددي وما فعل خالد فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يا خالد ما حملك على ما صنعت قال يا رسول الله
استكثرته فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يا خالد رد عليه ما اخذت
منه قال عوف فقلت له دونك يا خالد الم اف لك فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وما ذاك قال فاخبرته فغضب رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم وقال يا خالد لا ترد عليه انتم تاركوا لي امرائي لكم صفوة امرهم
وعليهم كدره بیرون آمدم با زید بن حارثه در غزوه موته و همراه من شد مردی مددی از اهل یمن
نبود با او غیر شمشیر او پس ذبح کرد مردی از مسلمانان شتری را پس سوال کرد او را مددی پاره از
چرم آن پس بداد او را آن پاره پس بگرفت مددی آن پاره را بشکل سپر و رفتیم پس ملاقی شدیم
گروه های روم را و در آنان مردی بود بر اسپ سرخ خودش که بر و زین طلائی و سلاح طلائی
بود پس آغاز کرد رومی که میشورانید و بر انگیخته میکرد لشکر خود را بر مسلمانان پس نشست
برای او مددی در پس سنگ پس بگذشت بر او آن رومی پس پی کرد مددی اسپ رومی را
پس بیفتاد آن رومی و بر آمد بر و مددی و بکشت او را و بگرفت اسپ و سلاح او را پس هرگاه
فتح کرد الله تعالی برای مسلمانان بفرستاد بسوی آن مددی خالد ابن الولید مرد پس بگرفت
از و سلب یعنی از مددی سامان مقتول بگرفت گفت عوف که آمدم من خالد را پس گفتم ای خالد
آیا نمیدانی که هر آئینه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حکم کرد بسلب برای قاتل گفت آری
ولیکن من بسیار دانستم آنرا گفتم هر آئینه رد کن آنرا بسوی او یا هر آئینه شناسا گردانم ترا پیش
آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس ابا کرد خالد از ینکه واپس دهد سلب را بمددی گفت
عوف پس جمع شدیم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بیان کردم من بران مددی علیه
الصلوة والسلام قصه مددی را و آنچه کرده بود خالد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

لا مسلم شریف بیان او بیان الفاظ و بیان معنی جلد ۱۲ مجتبائی
صه بعضی از بیان بیان سیاست مددی یکی بود در مردی از لشکر فتح الودود

ای خالد کدام چیز باعث شد ترا بر آنچه کردی گفت یا رسول الله بسیار دانستم آن مال را فرمود
ای خالد رد مکن بر وی آنچه گرفتی تو از وی گفت عوف پس گفتم مر خالد را بگیر ای خالد آیا ادا
نکرده بودم حق دوستی برای تو پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چیست آن
عوف خو میگوید پس خبر دادم او را علیه الصلوة والسلام یعنی بآنچه واقع شده بود میان من
و خالد در باره سلب مقتول مذکور پس خشمناک شد رسول الله صلی الله علیه وسلم و فرمود ای
خالد رد مکن بر وی آیا هستید شما واگذارندگان برای من امیران مرا برای شما صافی و پسندیده امر
آنان باشد و بر آنان کدورت و تیرگی آن بود در نیل الاوطار میگوید که وجه حکم کردن آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بعدم رد کردن سلب مقتول بسوی مددی سخت کلامی عوف بن مالک بود بنسبت
خالد بن الولید رضی الله تعالی عنه انتهی در فتح الودود میگوید که ظاهر این حدیث آنست که سلب
برای قاتل است امام در آن اذن دهد یا نه لیکن امام را میرسد که از قاتل گرفته بدیگری
دهد برای تادیب انتهی یازدهم [۱۱] آنکه استدلال کرده اند بسوختن علی رضی الله تعالی عنه طعام محتکر را
و محتکر کسی است که غله را نگاه دارد تا بگرانی بفروشد دوازدهم [۱۲] آنکه استدلال کرده اند بسوختن علی رضی الله
عنه خانهای قومیکه خمر میفروختند سیزدهم [۱۳] هم استدلال کرده اند بهدم علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه
دار جریر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه چهاردهم [۱۴] استدلال کرده اند بمشاطره کردن عمر بن الخطاب
بسعد ابن ابی وقاص در مال او که از عمل آورده بود از عملی که فرستاده بود بر آن او را عمر رضی الله
تعالی عنه کذا قال فی نیل الاوطار پس صاحب نیل الاوطار میگوید که این دلائل جوابها داده اند
جواب از استدلال اول که حدیث بهز است چنانست که محدثین راویان مقال است کما مر و ابن حجر
در جامع المسانید و حافظ در تلخیص از ابراهیم حربی روایت کرده اند که او گفته است که در متن این
حدیث لفظی است که راوی را در آن وهم شده و آن این است فانا اخذوها من شطر ماله و ترجمه اش آنکه
گردانیده شود مال او دو نیم و صدقه گیرنده را بر آن اختیار داده شود که هر چه بهتر از آن هست در
برگزیند برای عقوبت که دنش بر منع زکوة لیکن چیزیکه بر والانیم نیست از وگرفته نشود و بانا آخذوها

انتهی شتنا بنانش هم بشین معجمه و کسر طاء مهمله مشدده مبنی للمفعول است و معنیش آنکه گم داینده شود
مال او بدو نیم پس مصدق اختیار داده شود تا که برگزیند از النصفین بالنصف بهتر را و نیست معنی آنکه
تا گیرد نیم زکوة را و نصف مال او را انتهی و ازین قدح جواب داده اند که این چنین مقال در صحت
حدیث قادح نمیتواند شد علاوه آنکه خیر النصفین گرفتن هم در عقوبت بالمال داخل است زیرا که
خیر النصفین زائد از واجب است و زائد از واجب گرفتن عقوبت است پس خیر النصفین گرفتن
عقوبت باشد **و اما جواب از استدلال دوم** که آن حدیث قصد کردن آنحضرت صلی الله علیه
وسلم است برای سوختن خانه های متخلفین از جماعت پس چنانست که سنن بر سه قسم اند اقوال
و افعال و تقریرات و هم و قصد از اقسام ثلثه نیست و تبیین وارد میشود که نبی صلی الله علیه وسلم
قصد نمیکند مگر بامریکه جائز باشد **و جواب از استدلال سوم و چهارم و پنجم** که حدیث عمر ابن الخطاب
است نزد ترمذی و بهز و حدیث صالح است نزد ابو داؤد چنانست که در ان حدیثها مقال
است چنانچه از بخاری و غیره رقم کرده شد **و جواب استدلال ششم** که حدیث سعد ابن ابی وقاص
است چنانست که آن گرفتن سعد از قبیل فدیه است چنانچه واجب میشود بر کسی که شکار کند جانور را
در حرم و غرض نبی صلی الله علیه وسلم از قول خود فخذوا سلبه ایجاب فدیه است بر شکار کننده که بجاید
خیانت هتک حرمت حرم **و اما استدلال هفتم و هشتم و نهم و دهم** که حدیث گرفتن ثمر معلق و قصه
و تغریم ناقه گم گشته است پس جواب از اینها چنانست که مورد اینها خاص است بسبب بدو
غیر آن منتهی و منسوخ است شد زیرا که اینها و باقی احادیث باب بر خلاف قیاس وارد شده اند
بجهت آنکه در بارهٔ تحریم مال غیر کتاب و سنت وارد شده است کما مر **و اما جواب از استدلال
یازدهم** که سوختن طعام محتکر است **و از استدلال دوازدهم** که انهدام خانه های خمر فروشان است **و از
استدلال سیزدهم** که انهدام دار جریر است که علی رضی الله تعالی عنه بعمل آورد پس چنانست
که اول تسلیم صحت اسناد آنها بعلی رضی الله تعالی عنه و بعد تسلیم آنکه این از فعل او رضی الله تعالی عنه
است مگوییم که این از قبیل قطع کردن ذریعهٔ فساد و هدم مسجد ضرار و شکستن منبر یزید

وأما جواب از استدلال چهاردهم که مشاطره کردن عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه است
مر سعد ابن ابی وقاص را پس چنانست که بعد ثبوت وصحت آن میگوییم که این هم قول صحابی ست
بر عمومات کتاب وسنت ترجیح داده نخواهد شد وهمان جواب ست از روایت عباس رضی الله
تعالی عنه انتهی کلام نیل الاوطار میگوییم که بنای جوابات صاحب نیل الاوطار بر چهار وجه است
یکی حرف قدح کردن در بعض احادیث دوم تخصیص نمودن در بعض وحمل کردن بعض احادیث
بر خلاف قیاس سوم منع صحت اسناد مع قطع کردن دریه فساد چهارم مرجح ومؤثر نبودن قول
صحابی در عمومات کتاب وسنت وهیچ یکی ازین وجوهات درین مقام بپایه استقامت نمیرسد
اما عدم استقامت وجه اول پس بدین توضیح است که در احادیثی که مستدل قدح میکند چون
حدیث صالح بن محمد مروی ابو داؤد در غلول وحدیث بهز ابن حکیم مروی ابو داؤد ونسائی
در زکوة وغیره آن قدحش مؤثر نیست زیرا که حدیث صالح بن محمد را نزد بیهقی شاهد موجود است
چنانچه صاحب نیل الاوطار خود آنرا رقم کرده ودفع قدح حدیث بهز ابن حکیم وغیره سابقا
بالتفصیل مرقوم گردید علاوه آنکه ماسوای احادیث مقدوحه دیگر احادیثی که درین باب مذکور
شده اند وخواهند شد احادیث مقدوحه را شواهد بالمعنی اند پس قدح کردن مستدل در
بعض احادیث قدح در کل نخواهد بود اما وجه دوم پس وجه عدم استقامتش آنکه تعزیر ما تقدم
گذشته وتقریر تمر معلق وقصه مددی هیچ یکی از خصائص آنحضرت علیه الصلوة والسلام در
خصائص نه شمرده ونه مصرح بیان کرده که این هر سه وقایع مختص بود از وجوه ها اند بلکه
احادیث باب که گذشت وخواهند آمد صاف دال اند برین که هر سه وقائع مذکوره خاص بعهد
نیستند بود وازالة الخفا گفته که اصل درین باب آنست که عمر رضی الله عنه تعزیر بالمال میکرد و
درین باب احادیث مرفوعه وموقوفه بسیار وارد اند انتهی پس هر سه وقائع مذکوره را مورد
خصوصیتی نباشد وآنچه مستدل میگوید که این هر سه احادیث مذکوره باقی احادیث باب بر خلاف
قیاس وارد شده اند از مورد خود با تجاوز نخواهند شد این استدلال درین مقام ناتمام است

زیراکه تعزیر بالمال در وقایع مذکوره اگر فقط ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمنصهٔ وقوع
می نشست و عمل هیچ صحابی بران بوقوع نمی آمد هر آئینه استدلال مستدل مقیم میشد لیکن چون
عمل صحابه مثل عمر و علی وغیرهما رضی الله عنهم بدان واقع شده و بتعدد طرق و کثرت روایات حکم
شهرت پیدا کرده و ناسخش به ثبوت نه پیوست استدلال مذکور دران جاری نخواهد شد زیراکه
اختصاص بخصوصیات شرعیهٔ خاصهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است چنانچه خصوصیت
جواز زوجات زیاده از چهار و واپس دادن تمر بکفر و مانند آن دیگر یا او تعمیم و تخصیص نصوص
و نسخ احکام شرعی دخلی نیست و درین امر صحابه وغیر صحابه رضی الله عنهم متساوی الاقدام اند پس
تعزیر بالمال فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقایع مذکوره مختص بموارد نخواهد بود
زیراکه عمل صحابه بدان واقع شده است پس بسوی غیر متجاوز شد و هرگاه بسوی غیر متجاوز شد
خاص بمورد نتوان گفت علاوه انکه قضایای مذکوره را خاص بمورد گفتن فقط احتمال است و در
مواهب لدنیه گفته الخصائص لا تثبت بالاحتمال انتهی و آنچه مستدل میگوید که درباره تحریم مال
غیر کتاب و سنت وارد شده است جوابش انکه در آیه کریمه قید بالباطل آورده اند و تعزیر کردن
مستحق آن از وجوهات شرعیه است زیراکه مشروعیت تعزیر برای انزجار و بازداشتن از معاصی
بموجب کتاب و سنت است کما مر و مشروعیتش بمرتبه ایست که امام ابوحنیفه و مالک بوجوب آن
رفته اند چنانچه بالا نقل کرده شد پس اجرای تعزیر بر مستحق آن از قوله بالباطل مستثنی است علاوه
انکه معاصی بر دو گونه اند زیراکه خالی نیست که در عصیان یا اتلاف حقی از حقوق الله تعالی باشد
چون حاضر نشدن بجماعت یا ترک صوم یا صلوة و مانند آن و یا دران اتلاف حقی از حقوق العباد
بود چون تساهل و تغافل عامل سلطان از کار رعایا و برایا وغیره امور ملکی و مالی که از جانب آمر
برو مقرر است و خیانت عبد در کار سید که بران مامور بوده و گرفتن مال غیر و مانند آن زیراکه
اگرچه درینها اتلاف حق عبد است لیکن چون عامل سلطان از جانب سلطان و ملازم از جانب
آقا و عبد از جانب سید که هر یکی ازینها بر کار و خدمت مقرره خود و ش از جانب آمر مامور بوده

دیده و دانسته در کار و خدمت مفوضه خود سستی تغافل و خیانت ورزد این تغافل و خیانت
او اتلاف حق العبد است و اتلاف حق غیر از کبائر و پر ظاهر است که بفحوای حدیث حجة الوداع که بالا
مذکور شد و غیر نصوص قاطعه باز ماندن از اتلاف حقوق العبد و مامور به است و هر گاه باز ماندن
از اتلاف حق العبد مامور به شد اتلاف حق العبد مستلزم اتلاف حق حقتعالی گردید پس در
اتلاف حق العبد دو حق تلفی پدید آمد یکی تلف حق العبد دوم تلف حق حق تعالی و تقدس
شانه و تاکید شارع علام در بارهٔ استیفای حقوق العباد زیاده تر است به نسبت تاکید در
باب ادای حقوق الله تعالی و تقدس از ینجا است که حقوق الله تعالی بتوبه و حج گزاردن
معاف میشوند بخلاف حقوق العباد که بتوبه و حج گزاردن هم معاف نمیشوند مگر در قول بعض
از حج گزاردن معاف میشوند پس ادا و استیفای حقوق العباد موکد ترین مامور بها است
و بالا رقم طراز گردیده که تعزیر بالمال در اتلاف حق حقتعالی و حق العبد هر دو از ان حضرت
صلی الله علیه وسلم ثابت است اما در اتلاف حق الله تعالی چون قصد کردن آن سرور علیه
السلام بتحریق خانه های تارکان جماعت و اما حق العباد چون غرامت مثلین کردن در ثمر
معلق و همچنین در ابل مکتومه چنانکه فرمود علیه السلام ضالة الابل المکتومة غرامتها
ومثلها معها کما مر و این هم دانسته شد که تعزیر مفوض برای حاکم است پس تعزیر
باخذ مال بر تحقق آن در اتلاف حقوق بوجه مذکور هم بروی نص و قیاس باشد پس آنرا خلاف
قیاس و خلاف نص چگونه توان گفت علاوه آنکه کریمه ولا تاکلوا اموالکم بینکم و تدلوا
بها الی الحکام و حدیث حجة الوداع بر عموم خود نیست احادیث هر سه واقعه مذکوره و غیره
عموم و اطلاق آنرا نسخ کرده و این باتفاق علماء اصول جائز است چنانچه اهل اصول حنفی
آنرا نسخ وصف الحکم گویند و شافعیه تخصیص و بیان خوانند چنانچه در کتب اصول منفصل مرقوم
است و تفصیل این اجمال در جواب دیگر چهارم مرقوم خواهد شد جواب از وجه سوم آنکه سستی
اسناد و فعل علی الاحادیث فعل عمر رضی الله تعالی عنه از شواهد بالمعنی اند پس حدیث ثبوت حسن

نمودنش بر قطع کردن ذریعه فساد منحصر داشتنش بر همین غرض فقط احتمال و دعوے بلا حجت محتاج به برهان مثبت ست و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و ثانیاً آنکه ظهور این فعل از علی رضی الله عنه بجهت قطع کردن ذریعه فساد و تعزیر بالمال بودنش را مخل و منافے نمی تواند شد کما لا یخفی جواب وجه چهارم آنکه آنچه مستدل در باره مشاطره عمر رضی الله تعالے عنه مر سعد ابن وقاص را گفته که ثبوت و صحت آن این قول صحابی ست بر عمومات کتاب و سنت ترجیح داده نخواهد شد انتهی میگویم که در صحت و ثبوت این فعل یعنی تعزیر بشاطره کردن او بسعد کلامی نیست بلکه ثبوت این فعل از عمر رضی الله تعالی عنه بسبب کثرت ورود آثار و اخبار بتعدد طرق و تنوع روایات و اختلاف وقائع حکم شهرت بلکه تواتر معنوی پیدا کرده چنانچه از ما سبق و آنچه می آید پیدا و هویدا است و قول مستدل که این قول صحابی ست بر عمومات کتاب و سنت ترجیح داده نخواهد شد انتهی جواب این قول او آنکه این نیست بلکه اصل تعزیر بالمال از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت ست چنانچه ما بتامکرر ذکر کرده ایم انتهی و قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ناسخ عمومات کتاب و سنت میتواند شد چنانچه در نور الانوار میگوید و یجوز النسخ بالکتاب والسنة متفقا و مختلفا فیجوز نسخ الکتاب بالکتاب والسنة وکذا یجوز نسخ السنة بالسنة والکتاب و المنسوخ انواع التلاوة والحکم جمیعا والحکم دون التلاوة والتلاوة دون الحکم و نسخ وصف فی الحکم و ذلک مثل الزیادة علی النص کزیادة مسح الخفین علی غسل الرجلین الثابت بالکتاب فان الکتاب یقتضی ان یکون الغسل هو الوظیفة للرجلین سواء کان متخففا او لا والحدیث المشهور نسخ هذا الاطلاق و قال والغسل اذا لم یکن لابس الخفین فالآن صار الغسل بعض الوظیفة فانها نسخ عندنا و عند الشافعی رحمه الله تخصیص و بیان فلا یجوز عندنا الا بالخبر المتواتر والمشهور کسائر النسخ و عنده یجوز بخبر الواحد والقیاس انتهی پس نسخ و تخصیص در عموم آیه مذکوره و سنت مسطوره باحادیثے واقع شده است که قدر مشترک

آنها باعتبار تعدد طرق و اختلاف قضایا حکم شهرت پیدا کرده است نه بفعل و قول عمر و علی
و عباس و غیرهم رضی الله عنهم بلکه فعل ایشان اتّباع سنت بود نه نسخ و تخصیص در عموم کتاب
و سنت و آنچه مستدل میگوید که باقی احادیث بر خلاف قیاس وارد شده اند جوابش آنست
که خلاف قیاس قضیه و حکمی ست که اصلش یافته نشود و اصل تعزیر بالمال با حادیث ثابته
و عمل صحابه بآن شاهد و موکد ثبوت آن است پس چنین احادیث را با وجود کثرت در ردّ خلاف
قیاس قرار دادن محل تامل ست و قطع نظر از احادیث مذکوره درین باب احادیث و اخبار
دیگر نیز بسیار وارد شده اند چنانکه بعضی از آنها رقم طراز میگردد از آنجمله آنکه روایت کرده است
از ابن عساکر می آرد که نامه نوشت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بسوی بنی نهد بسم الله
الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی بنی نهد ابن زید السلام علی من آمن
بالله عزوجل و رسوله لکم یا بنی نهد فی الوظیفة الفریضة و لکم الفارض و
الفریش و ذو العنان الرکوب و الفلو الضبیس لا یمنع سرحکم و لا یعضد طلحکم و لا
یحبس درکم ما لم تضمروا الاماق و تأکلوا الرباق من اقرّ بما فی هذا الکتاب
فله من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الوفاء بالعهد و الذمة
و من ابا فعلیه الربوة الوظیفه بمعنی حق واجب الفریضه ماشیه که مسن سال دوم شده باشد
در زکوة این قسم مال روی را چنانچه نیستانیم بهترین مال را الفارض پیر شده از معجمه بمعنی پیر
یعنی این هم در زکوة نخواهیم گرفت الفریش بفتح فا و کسر را مهمله و کسر یای تحتیه و شین معجمه در آخر بمعنی
شتر ماده نو زائیده که آن از خیار مال هست و بعض گفته اند فریش آنچه از شتران بجهت صغر سن
بار برداشتن نتواند ذو العنان بکسر عین مهمله و دو نون میان آنها الف اسپی که لگام بسهولت
گیرد و سواری بآسانی دهد یعنی گرفته نشود زکوة از فرسهای که برای سواری صاحب خود
اند الفلو کره اسپ که از شیر باز کرده باشند یا یک ساله شده باشد ضبیس بفتح ضاد معجمه و کسر
با موحده و سکون تحتیه سین مهمله در آخر بمعنی آنچه سواری آن دشوار بود بجهت صغر و تواند

که مراد حرون و سرکش بود گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان منت نهاد
بعفو و گذاشتن زکوة و نر اسپان جید که ذوالعنان باشند و رردی که فلوصیبس انه واین
اظهار احسان بود برآنها ورنه عدم زکوة اسپان بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوحی ثابت
است لا یمنع بنا مجهول است سرح بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله انچه بچراگاه رود از مواشی
و مراد آنست که مطلق ماشیه ایشان از چراگاه منع کرده نشود و لا یعضد ای و لا یقطع ماخوذ است از
عضده اذا قطعه وقتیکه بمجرد آنرا یعنی بریده نخواهد شد درختان شما طلح باشد یا غیر آن زیرا که چون از بریدن
طلح که شجر بی برست ممانعت شد غیر آن بطریق اولی ممنوع باشد اباق بمیم ساکن میان دو همزه اول
مکسوره دوم ممدوده و قاف در آخر بمعنی بغض و مراد در اینجا پوشیده داشتن کفر است مع اظهار
خلاف آن ماق برای مهمله مکسوره بعد میم بمعنی اظهار عداوت داشتن و در بعضی روایات رباق بکسر
رای مهمله مکسوره و فتح با موحده است بمعنی رسن و مراد نقض عهد است زرقانی ترجمه نامه شریفه
آنکه آغاز میکنم بنام خدا که مهربان بخشنده است از جانب محمد رسول الله بسوی بنی نهد بن زید
سلام باد بر کسی که بگرود بخداوند تعالی عز و جل و رسول او برای شما است ای بنی نهد در حق
واجب ماشیه کهن سال و بیمار نو نو زائیده و اسپ باسانی لگام گیرنده رهوار و اسپ حرون
و سرکش یا خورد سال یعنی هنگام صدقه گرفتن مال ردی و کم از برای شما باشد چنانچه بهترین
آن برای شما خواهد بود گرفته نشود در صدقه مگر مال از وسط مانند اسپانی که لائق سواری و رهوار
باشند که این قسم اعلی است یا حرون و سرکش و خورد سال که این قسم ردی است پس از نیها نیز
در صدقه گرفته نخواهد شد و منع کرده نشود چراگاه شما و بریده نشود درخت شما و باز داشته نشود
شیر شما یعنی ماشیه شیر دار از چراگاه باز داشته نشود که صدقه گیرنده آنها را در چراگاه جمع نموده
بشمار دو از چریدن منع نماید که این باعث کمی شیر است یا چیزی بستانید تا وقتیکه پوشیده ندارید
در باطن خود ها عداوت و بغض را و نخورید رسن عهد را یعنی تا وقتیکه عهد را نشکنید و کسیکه اقرار
نماید بانچه درین کتاب است پس برای او از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفا است

بعهده وی مه است و کسیکه اباکند یعنی از آنچه مذکور شد پس بر وی است زیاده از وظیفه مقرره
زرقانی در تحت لفظ بر وی می نگارد که بر وی است یعنی زیاده است یعنی کسیکه از دادن زکوة باز ماند
پس بر وی زیاده است بر فریضه برای عقوبت کذا فی المواهب و زرقانی شارح مواهب در
تحت این قول میگوید که گفته است این را ابن اثیر و همین راست است بهر قدر زیادتی که بوده
و تجانی میگوید که معنیش آنکه گرفته شود از وی فرض و زیاده کرده شود بر وی مثل آن چنانکه
در صحیحین است که مقرر فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمر رضی الله عنه را بر صدقه پس
بخدمت شریف او صلی الله علیه و سلم عرض نموده شد که منع کردند ابن جمیل و خالد بن الولید
و عباس زکوة را یعنی زکوة نمی دهند پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم چه انکار کرده است
ابن جمیل زکوة را هر آئینه او بود فقیر پس غنی کرد او را الله تعالی و اما خالد پس هر آئینه شما ظلم
میکنید او را و بدرستی محبوس بوده است زره های او در راه خداوند تعالی یعنی او زره ها را
برای جهاد وقف کرده است برای تجارت ننهاده است پس از وی مطالبه زکوة نباید کرد و
درباره عباس فرمود اما عباس فهی علیه و مثلها معها ای علیه صدقة واجبة
توخذ منه لا انه یعطا لانه لا یحل له الصدقة انتهی یعنی بر وی صدقه واجب است
گرفته شود از وی و نه آنکه هر آئینه داده شود با و صدقه زیرا که نیست حلال برای او صدقه از آنجمله
ابو داؤد و نسائی از ابی هریره اخراج کرده اند که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا سرق العبد فبیعوه ولو بنش وقتیکه بدزد عبد پس بفروشید آنرا اگرچه بنیم اوقیه
بود یعنی نیم اوقیه میباشد و آن بست درهم است و اوقیه چهل درهم میباشد و قیل النش النصف
من کل شیء از آنجمله آنکه امام مالک از هشام بن عروه و او از پدر خود و او از یحیی بن عبد الرحمن
بن حاطب اخراج کرده که ان رقیقا لحاطب سرقوا ناقة لرجل من مزینة
فانتحروها فرفع ذلك الى عمر بن الخطاب فامر عمر كثير بن الصلت ان يقطع
ايديهم ثم قال له عمر اراك تجيعهم ثم قال عمر والله لاغرمنك غرما يشق عليك

ثم قال للمزنی کم ثمن ناقتك فقال المزنی كنت والله منعها من اربعمائة درهم فقال اعطه ثمان مائة درهم ہر آئینہ غلامان برای حاطب بن ابی بلتعہ دزدیدند شتر مادہ برای مردی از قبیلہ مزینہ پس ذبح کردند آنرا پس مرافعہ کردہ شد این قضیہ بسوی عمر بن خطاب رض پس حکم فرمود عمر صلت بن کثیر را کہ می بینم اینکہ عقوبت کنی تو آنها را پس تر فرمود عمر رضی اللہ تعالی عنہ حاطب را کہ سوگند بخدا کہ ہر آئینہ تاوان کنم ترا تاوانیکہ دشوار شود بر تو پس تر فرمود برای مزنی کہ چہ قیمت است شتر مادہ ترا پس گفت مزنی بودم واللہ کہ منع میکردم بجا رمید اشتم آنرا از چہار صد درہم پس تر فرمود عمر حاطب را کہ بدہ او را ہشت صد درہم امام مالک میگوید کہ نزد ما دربارہ دو چند دہانیدن برین حدیث عمل نیست شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ در ازالۃ الخفا در تحت این حدیث می نگارد کہ اصل درین آنست کہ عمر رضی اللہ تعالی عنہ تعزیر بالمال میکرد و درینباب احادیث مرفوعہ و موقوفہ بسیار واردند انتہی از انجملہ آنکہ در ازالۃ الخفا بروایت احمد بن حنبل از عبایۃ بن رفاعہ اخراج کردہ کہ گفت بلغ عمر ان سعدا لما بنی القصر قال اِنْقَطَعَ الصُّوَیْتُ فَبَعَثَ اِلَیْهِ محمد بن مسلمة فلما قدم اخرج زَنْدَهٗ وَاَوْرٰی نَارَهٗ وَابْتَاعَ حَطَبًا بِدِرْهَمٍ وَقِیْلَ لِسَعْدٍ اِنَّ رَجُلًا فعل كذا وكذا فقال ذاك محمد بن مسلمة فخرج الیہ یحلف باللہ ما قالہ فقال نؤدی عنك الذی یقول ونفعل ما امرنا بہ فاحرق الباب ثم اقبل یعرض علیہ ان یُزَوِّدَهٗ فابی فخرج فقدم علی عمر فَهَجَّرَ اِلَیْهِ فصار ذهابه ورجوعه تسع عشرة فقال لولا حسن الظن بك لرأینا انك لم تود عنا قال بلی ارسل یقراء السلام ویعتذر ویحلف باللہ ما قالہ قال فهل زودك شیئا قال لا قال فما منعك ان تزودنی انت قال انی کرهت ان آمر لك فیكون لك البارد ویكون لی الحار وحولی اهل المدینة قد قتلهم الجوع وقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول لا یشبع

الرحیل خود حیاد ما رسید عمر رضی الله تعالی عنه را هر آئینه سعد هرگاه بنا کرد قصر گفت منقطع
شد خیر پس بفرستاد عمر رضی الله تعالی عنه بسوی سعد محمد بن مسلمه را پس هرگاه بیامد محمد بن
مسلمه بیرون آورد سنگ چقماق خود پس برافروخت آتش آنرا و بخرید بدان هیمه چوبی و گفته شد
برای سعد که هر آئینه مردی کرده است چنان و چنان پس گفت سعد که آن محمد بن مسلمه است پس بیرون
آمد سعد بسوی او پس سوگند یاد کرد بالله که نگفته است آن کلام را پس گفت محمد بن مسلمه ادا خواهم
کرد از تو آنچه سنگوئی تو و بکنیم آنچه امر کرد خلیفه ما را بآن پس بسوخت دروازه را پس متوجه
شد پس سعد پیش کرد بسوی سعد که زاد راه بدهد او را پس اباآورد محمد بن مسلمه از زاد گرفتن پس
بیرون آمد و قدوم کرد بر عمر رضی الله تعالی عنه پس مبادرت کرد بسوی عمر و جلد ترسید پس تیغ
رفتن و بازآمدن محمد بن مسلمه نوزده روز پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه اگر نبود حسن ظن یعنی
ما به تو هر آئینه گمان می بردیم که هر آئینه تو ادا نکردی از ما یعنی حکم ما را گفت محمد بن مسلمه آری
بگذارد او را و بخواند ترا اسلام و عذر میکند و سوگند میخورد بالله که نگفته است یعنی آنچه بسمع عالی تو
از وی رسانیده اند گفت عمر رضی الله تعالی عنه پس آیا ترا از راه داده است چیزی گفت
محمد نی گفت عمر رضی الله عنه را پس چه چیز باز داشت ترا که زاد راه بیدادی تو مرا عمر
رضی الله عنه گفت هر آئینه نکرده داشتم که امر کنم برای تو بزاد راه دادن پس باشد برای
تو نفع و باشد برای من ضرر و حال آنکه گرد من اهل مدینه اند که هر آئینه کشته است ایشانرا
گرسنگی و بدرستیکه شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را که میفرمود سیر نخورد مردی بدون همسایه
خود پس در روضة الاحباب در سبب قصر بنا کردن سعد نوشته که در ایامیکه سعد
رضی الله تعالی عنه از جانب خلافت پناه عمر فاروق رضی الله تعالی عنه بکوفه عامل بود
و نظر بر طاق ایوان کسری و عمارات رفیعه و دور وسیعه مشیده مدائن داشت برای خود
بنای مانند قصر کسری حصین در غایت رفعت و نهایت فسحت اساس نهاد و چون آن قصر
عالی با تمام رسید دری که بر قصر ابیض مدائن بود بر کند و بر عمارت خود نشاند مردمان نیز آلات

[illegible]

داد و آن عمارت بسیار از مداین بدانجا بردند و در عمارات خود گردانیدند چون خبر رفعت
و فسحت کوشک سعد با میر المؤمنین عمر رض رسید خاطر مبارکش بسیار از وی تافته گشت محمد بن مسلمه را
طلبیده نامه بدو داد و فرمود تا بکوفه رود و با سعد ملاقات نماید و فرماید که تا هیزم جمع کنند
و در کوشک او بسوزانند و نامه بدو رسانند و بلا توقف و تکلم مراجعت نماید محمد بن مسلمه
فی الفور بجانب کوفه روان شد و مامورات امیر المؤمنین را بتقدیم رسانید و نامه بسعد داد و
با وی سخن ناگفته بازگشت سعد هرچند التماس کشت نمود تا بسبب ضیافت قیام نماید
مبذول نداشت و مبلغی برسم انعام بر وی عرض کرد مقبول نیفتاد و سعد چون
نامه امیر المؤمنین بگشود نوشته بود که چنین بمن رسید از تو که قصری رفیع و حصاری
متین مانند قصور اکاسره بنا کرده و در کوشک کسری آورده در کوشک خود نشانده و این امر
همانا بجهت آن اختیار نموده تا حاجب و دربانان بران درگاه نشانی و ایشان اهل حاجات را
از دخول دران قصر و حجره منع کنند چنانچه حاجبان و دربانان ملوک عجم میکردند و بآن سبب مهمات
مسلمانان در عقده تعویق و تعطیل افتد بآن مانند که بحکم جبر جوار مذهب و سیرت اکاسره گرفتی
و اعراض از سیرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمودی این صورت از تو بغایت ناپسندیده
و با قصور واقع شده چرا محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود و صلاح و فساد رعایا
کرد و آن امر با این مقصود منافات تمام دارد آنکه اکاسره را از قصور بقبور و پیغمبر را
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم از زمین خاکدان متاعب بعالم افلاک بردند کس فرستادم تا در کوشک
ترا پاک بسوزد و از تو پاک ندارد ترا از جهان دو در دو خانه بس است یکی که در آنجا نشینی و دیگری
که بیت المال مسلمانان گردانی آورده اند که سعد بعد از آن سرای پیدا کرد که در وی دو خانه بود یکی را
بیت المال و دیگری را مسکن خویش گردانید و آن کوشک محروق همچنان ویران بماند تا زمان
حکومت معویه بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهما که زیاد بن ابیه را از قبل خویش بایالت
عراق فرستاد تا او بنهجی که سعد طرح انداخته بود آن ویرانه را تعمیر نمود و منسوب بدو شهرت یافت

بسیاری از حکام ایام را دران قصر خانهٔ کبیر ساخته و آخر با بعد از تغییر نام و قصر الامارت نام کردند انتهی و از انجمله آنست که در ازالة الخفا آورده که کتب عمر رضی الله تعالی عنه الی عمرو بن العاص وهو عامله علی مصر اما بعد فقد بلغنی انه ظهر لك مال من ابل وغنم وخدام وغلمان ولم یکن لك قبله مال ولا ذلك من رزقك فانی لك هذا ولقد کان لی من السابقین الاولین من هو خیر منك ولکنی استعملتك لعنائك فاذا کان عملك لك وعلینا لم نؤثرك علی انفسنا فاکتب الی من این مالك وعجل والسلام فکتب الیه عمرو بن العاص قرأت کتاب امیر المؤمنین ولقد صدق فاما ما ذکره من مالی فانی قدمت بلدة الاسعار فیها رخیصة والغزو فیها کثیرة فجعلت فضول ما حصل لی من ذلك فیما ذکره امیر المؤمنین یا امیر المؤمنین لو کانت خیانتك لنا حلالا لا ما خنّاك حیث ائتمنتنا فاقصر عنا عناءك فان لنا احسابا اذا رجعنا الیها اغنتنا عن العمل لك واما من کان عندك من السابقین الاولین فهلا استعملتهم فوالله ما وقفت لك بابا فکتب عمر اما بعد فانی لست من تسطیرك وتشقیقك الکلام فی شیء انکم معشر الامراء اکلتم الاموال واخلدتم الی الاعذار وانما تاکلون النار وتورثون العار وقد وجهت الیك محمد بن مسلمة لیشاطرك ما فی یدك والسلام فلما قدم الیه محمد اتخذ له طعاما وقدمه الیه فابی ان یاکل فقال مالك لا تاکل طعامنا قال انك عملت لی طعاما هو تقدمة للشر ولو کنت عملت لی طعام الضیف لاکلته فابعد عنی طعامك واحضر لی مالك فلما کان الغد احضر ماله فجعل محمد یاخذ شطرا ویعطی عمرو شطرا الی آخر الحدیث

بنوشت عمر رض بسوی عمرو بن عاص و او عامل او رضی الله تعالی عنه بود بر مصر که اما بعد پس هر آینه برسید مرا که هر آینه ظاهر شد برای تو مالی از شتران و غنم و خادمان و غلامان و نبود برای تو پیشتر ازین مالی و نیست از قصیبهٔ تو پس از کجاست برای تو این مال

وهر آینه بود برای من از سابقین اولین کسیکه بهتر بود از تو ولیکن من عامل گردانیدم
ترا برای تنگدستی بودن تو پس وقتیکه شد عمل تو برای تو نفع و برای ما وزر یکدام وجه برگزینیم ترا
بر نفسهای خود پس بنویس بسوی من که از کجاست مال تو و زود کن یعنی در تحریر جواب
والسلام پس نوشت بسوی او عمرو بن عاص رضی الله عنهما که خواندم نامه امیر المومنین را و هر آینه
راست گفت امیر المومنین پس آنچه ذکر کرده است امیر المومنین از مال من پس هر آینه آمدم
من بلده اسعار را که وران ارزانی و نرخ بسیار بود پس گردانیدم زیاده آنچه حاصل شد
برای من از آن و در آنچه ذکر کرد آنرا امیر المومنین یا امیر المومنین سوگند بخدا اگر می بود
خیانت تو برای ما حلال تاهم خیانت نمیکردیم ترا زیرا که امین گردانیدی تو ما را پس باز دار
از ما رنج و عقوبت خود را پس هر آینه برای ماست بزرگی از نسبها وقتیکه برویم بسوی آنها
لی بود اخواهند کرد ما را از عمل تو و اما کسانیکه بودند نزدیک برای تو از سابقین اولین پس
چرا عامل نکردی آنها را پس سوگند بخدا که نه استادم برای تو بر دروازه یعنی از تو عمل نخواستم
پس بنوشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که اما بعد پس هر آینه من نیستم از تحریر تو و سخت کلامی تو
در چیزی [illegible] و شوق [illegible] و کار ندارم هر آینه شما ای گروه امرا نشستید بر مالها
و نشستید بسوی من عذرها فقط این نیست که می خورید آتش را و اختیار میکنید ننگ را و هر آینه
فرستادم بسوی تو محمد بن مسلمه را تا نصف کند آنچه در دست تست والسلام پس هر گاه
قدم کرد بر وی محمد بن مسلمه مهیا ساخت عمرو برای او طعامی و آورد آنرا الیوی پس ابا کرد محمد از
خوردن آن طعام عمرو گفت چیست ترا که نخوری طعام ما محمد گفت هر آینه تو ساختی برای
من طعامیکه تقدمه شر و بدی است و اگر بودی تو که میساختی برای من طعام مهمانی هر آینه
میخوردم آنرا پس دور کن از من طعام ترا و حاضر بیار بمن مال ترا پس چون فردا شد حاضر کرد
عمرو پیش محمد مال خود را پس آغاز کرد محمد که میگرفت نیمی و میداد عمرو را نیمی و دیگر احادیث از آنجمله
در فضائل عشره مبشره میگوید عن عراة بن ذویر قال بینما عمر بن الخطاب

يتصفح الناس يسألهم عن امرائهم اذ مر باهل حمص فقال كيف انتم وكيف اميركم قالوا خير امير يا امير المومنين الا انه قد بنى علية يكون فيها فكتب كتابا وارسل بريدا وامره اذا جئت باب علية فاجمع حطبا واحرق باب علية فلما قدم جمع حطبا واحرق باب العلية فدخل عليه الناس فذكروا ان ههنا رجلا يحرق باب عليتك قال دعوه فانه رسول امير المومنين ثم دخل عليه فناوله الكتاب فلم يضع الكتاب من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال احبسوه عني في الشمس ثلاثة ايام فحبس عنه ثلاثة حتى اذا كان بعد الثالث قال يا ابن قرط الحقني الى الحرة وفيها ابل الصدقة وغنمها حتى اذا جاء الحرة القى عليه نمرة وقال انزع ثيابك واتزر بهذه ثم ناوله الدلو فقال اسق هذه الابل فلم يفرغ حتى لغب فقال يا ابن قرط متى كان عهدك بهذا قال مليا يا امير المومنين قال فلهذا بنيت العلية واشرفت بها على المسلمين والارملة واليتيم ارجع الى عملك ولا تعد لغب از عروه بن رويم

مرويست گفت که وقتی عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه نظر میکرد و جستجوی مینمود حال مردم را و می پرسید آنانرا از حال لشکرهای ایشان ناگاه بگذشت باهل حمص پس گفت چگونه هستید شما و چسان ست امیر شما گفتند بهتر امیریست یا امیر المومنین لیکن هر آینه او بنا کرده است علیه یعنی خانه بلند که میماند دران پس بنوشت عمر رضی الله تعالی عنه نامه و بفرستاد یعنی بسوی او رسولی بفرمود او را که هرگاه بروی تو دروازه علیه او را پس جمع کن هیمه را و بسوز دروازه علیه اش پس هرگاه بیامد آن نامه بر جمع کرد هیمه را و بسوخت دروازه علیه پس ایشان داخل شدند بروی مردم و ذکر کردند که هر آینه درینجا مردیست که میسوزد دروازه علیه ترا گفت بگذارید او را پس هر آینه او فرستاده امیر المومنین ست پس در آمد بر آن نامه بر پس داد او را آن نامه پس ننهاد نامه را از دست خود تا که سوار شد پس هرگاه بدید او را عمر رضی الله تعالی عنه گفت باز دارید او را از من در آفتاب سه روز پس باز داشته شد آنکس از عمر رضی الله تعالی عنه سه روز تا وقتیکه شد

بعد روز سوم گفت عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرط همراه من بیا تا بمقام حره و بودند
در انجا اشتران و گوسپندان صدقه تا وقتیکه بیاید در حره بیفگند عمر رض برد گلیمی و گفت برکش
از بر خود جامهای خود را و ازار به بند باین گلیم بستر بداد او را دلوی و گفت آب بخوران
این اشتران را پس فارغ نشد یعنی از آب خورانیدن آن اشتران تا که مانده شد پس گفت
عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرط تا کی بوده است زمانه تو باین کار گفت ابن قرط از زمانه
دراز یعنی تا مدتی باین کار بوده ام یا امیر المومنین گفت عمر رضی الله تعالی پس برای
همین بنا کردی تو علیه و اشتر بالای نگریستی بآن مسلمانان و بیوگان و یتیمانرا باز بر و بسوی کار
خود و خود مکن بت پروری و مظالم که آن سراسر درماندگی ست از آنجمله آنکه در ازالة الخفا از ابو بکر صدیق
رضی الله تعالی عنه بروایت اسلم باسناد صحیح بر شرط شیخین آورده که انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی والزبیر یدخلان علی
فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم
فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول
الله صلی الله علیه وسلم والله ما من الخلق احب الینا من ابیك وما من احد
احب الینا بعد ابیك منك وایم الله ما ذلك بمانعی ان اجتمع هولاء النفر عندك
ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤها فقالت تعلمون
ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیكم البیت وایم الله لیمضین
لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رایكم ولا ترجعوا الی فانصرفوا عنها فلم
یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بكر ترجمه شان اینست که وقتیکه بیعت کرده شد برای
ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بودند علی و زبیر که می آمدند
نزد فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مشاوره میکردند فاطمه رضی الله تعالی عنها را
و بازمیگشتند در کار خود پس هرگاه رسید این خبر عمر ابن الخطاب رضی الله عنه را بیرون آمد

تاکه بیاید در خدمت شریف فاطمه رضی الله تعالی عنها پس گفت یا دختر رسول الله صلی الله
علیه وسلم سوگند بخدا که نیست هیچیکی از خلق محبوب تر بسوی ما از پدر تو و نیست هیچیکی دوست تر
بسوی ما بعد پدر تو از تو و سوگند بخدا که نیست این کار مرا باز دارنده که جمع شده اند این
مردمان نزد تو از آنکه امر کنم بآنان که سوخته شود بر آنان خانهٔ آنان راوی میگوید که پس
هرگاه بیرون آمد عمر رضی الله عنه بیایند آنکسان نزد فاطمه رضی الله تعالی عنها پس گفت
فاطمه رضی الله عنها شما میدانید که هر آینه عمر بدرستی آمد نزد من و تحقیق سوگند خورده است
بالله هر آینه اگر باز بیائید شما یعنی نزد من هر آینه بسوزد بر شما خانهٔ شما و سوگند بخدا که بدرستی
خواهد کرد عمر آنچه سوگند خورده است بران یعنی جاری خواهد کرد آنچه بر وی سوگند خورده است
و خانهٔ شما را خواهد سوخت پس بازگردید بخشنودی و خورمی پس ببینید رای خود ها را و باز نیائید
بسوی من پس بازگشتند از نزد فاطمه رضی الله تعالی عنها و باز نیامدند بسوی او علی ابیها و علیها
الصلوة والسلام تاکه بیعت کردند با بی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه پس ازین حدیث هم
مستفاد میشود که اگر تعزیر بالمال جائز نمی بود یا مخصوص بتاول کننده می بود حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه بر سوختن خانه آیندگان نزد حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها
سوگند نمیخورد و از انجمله آنکه هم در ازالة الخفا روایت مجاهد باخراج کرده که ان عمر بن الخطاب رضی الله
تعالی عنه قضی فیمن قتل فی الحرم او فی الشهر الحرام او هو محرم بالدیة وثلث
الدیة هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه حکم کرد در کسی که قتل کرد در حرم یا در شهر حرام
یا در حالت احرام بدیة و سوم حصه دیة و پیداست که اگر تعزیر بالمال جائز نمی بود سوم حصه
دیة بر اصل دیة نمی افزود و از انجمله آنکه هم در ازالة الخفا میگوید که در حدیث ان عمر
استعمل رجلا علی الیمن فوفد علیه وعلیه حلة مشهرة وهو مرجل دهین
فقال اهکذا بعثناك ثم امر بالحلة فنزعت عنه والبس جبة صوف ثم سأل
عن ولایته فلم یذکر الا خیرا فرده علی عمله ثم وفد الیه بعد ذلك فاذا هو

اشعث مغبر علیه طلاس فقال ولا کل هذا ان عاملنا لیس بالشعث
والعاف کلوا واشربوا وادهنوا انکم لتعلمون الذی اکره من امرکم در حدیثی ست
که هرآینه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه عامل مقرر کرد مردی را بر ملک یمن پس بیاید
بر عمر رضی الله تعالی عنه و بران مرد لباس شهرة بود و حال آنکه آن مرد موی را شانه
کرده روغن مالیده بود پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه آیا چنین فرستاده بودیم ترا پس
امر کرد بلباس او پس برکشیده شد از بر آن مرد و پوشانیده شد آن مرد را پیراهن پشم
پس پرسید عمر رضی الله عنه از حال ولایت او پس ذکر نکرد مگر بهتر را پس باز گردانید او را
بعمل او پس بیاید آن مرد بسوی عمر رضی الله عنه بعد ازان پس بود آن پریشان موی گرد
آلوده که برو پلاسی بود پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه و نه همه این حال یعنی بالکل اینچنین
پریشان حال نباید شد هرآینه عامل ما نیست پراگنده حال و ژولیده و از پریشانی بخورید و بپوشید
در روغن بمالید هرآینه شما میدانید آنچه مکروه و ناپسند میداریم از کار شما و ازانجمله روایت کرد
حاکم و در تفسیر در منثور در تفسیر سورهٔ یوسف و در در مختار و در رد المحتار و طحطاوی هر دو
حاشیه در مختار در کتاب الحواله از بحر الرائق از ابی هریره مع اختلاف الفاظ آورده اند که
گفت ابو هریره رضی الله عنه استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی وغرمنی اثنی عشر
الفا ثم دعانی بعد الی العمل فابیت فقال لم وقد سال یوسف العمل وکان خیرا
منک فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیمة وانا اخاف ان اقول
بغیر علم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظهری ویشتم عرضی ویوخذ مالی
عامل مقرر کرد مرا عمر رضی الله تعالی عنه بر بحرین پس معزول کرد مرا و تاوان کرد مرا دوازده هزار
پس خواند مرا بعد ازان بسوی عمل پس ابا کردم من پس گفت برای چه یعنی انکار چرا میکنی و حال آنکه
درخواست کرد یوسف عمل را و بود بهتر از تو پس گفتم که یوسف نبی پسر نبی پسر نبی است من پسر امیمه
هستم و من میترسم از آنکه سخن کنم بغیر علم یعنی به نسبت کسی بدرشتی و سختی بیجا از من سر زده شود

وفتوی هم بغیر علم و زده شود پشت من و ریخته شود آبروی من و گرفته شود مال من و این لفظ
رد المحتار و طحطاوی ست بعد از نقل این حدیث در رد المحتار و طحطاوی میگوید که شاید
مذهب ابی هریره رضی الله تعالی عنه همین باشد که عمال را گرفتن هدیه جایز ست بخلاف مذهب
عمر رضی الله عنه که نزد او جایز نبود و پس ازین جهت بر ابی هریره مصادره کرد انتهی و حدیث
مذکور در مستدرک حاکم بدین لفظ است که گفت ابو هریره رضی الله تعالی عنه قال لی عمر
یا عدو الله وعدو الاسلام خنت مال الله قال قلت لست عدو الله ولا
عدو الاسلام ولکنی عدو من عاداهما ولم اخن مال الله ولکنها اثمان ابلی وسهام
اجتمعت قال فاعادها علی واعدت علیه هذا الکلام قال فغرمنی اثنا عشر
الفا قال فقمت فی صلاة الغداة فقلت اللهم اغفر لامیر المومنین فلما کان
بعد ذلک ارادنی علی العمل فابیت علیه فقال لم وقد سأل یوسف العمل وکان
خیرا منک فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیمة وانا اخاف
ثلاثا واثنین قال ولا تقول خمسا قلت لا قال فما هن قلت اخاف ان اقول بغیر
حلم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظهری ویشتم عرضی وان یوخذ مالی
بالضرب گفت مرا عمر ای دشمن خدا و دشمن اسلام خیانت کردی تو در مال خدا یعنی گفت مرا
عمر بعد از آوردن مال از بحرین ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که گفتم نیستم من دشمن خدا
و نه دشمن اسلام و لیکن من دشمنم کسی را که دشمنی کند آن هر دو را و خیانت نکرده ام مال خدا را
و لیکن اینها ثمن اند که مبتلا گشته ام من بر اینها و حصهای غلایق اند که جمع شده اند انتهی
من ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که پس اعاده کرد عمر رضی الله تعالی عنه این
کلمات را بر من و اعاده کردم من بر او این کلام میگوید که پس تاوان کرد عمر دوازده هزار
پس باستادم در نماز صبح پس گفتم ای بار خدایا بخش امیر المومنین را ...
خواست که بقرر سید مرا بر آن عمل پس اباء آوردم من و پس گفت چرا و حال آنکه ...

ایشمه

یوسف عمل را او بود بهتر از تو پس گفتم که هر آینه یوسف نبی ابن نبی ابن نبی بن نبی است و من ابن امیمه هستم و من میترسم و می اندیشم سه و دو را گفت نمیگوئی که پنج را گفتم نی گفت پس آن کدام چیز ها اند گفتم میترسم که بگویم سخنی بغیر حلم و آنکه فتوی دهم بغیر دانستن و آنکه زده شود پشت من و آنکه دشنام داده شود یعنی ریخته شود آبروی من و آنکه گرفته شود مال من بزدن یعنی بزنند و مالم بگیرند و از شواهد این حدیث است آنچه در ازالة الخفا گفته قال ابو یوسف حدثنی المجالد بن سعید عن عامر عن المحرر بن ابی هریرة عن ابیه ان عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه دعا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الا تعینونی فیمن یعیننی فقالوا نحن نعینك فقال یا ابا هریرة ایت البحرین وهجر ایت العام قال فذهبت فجئت فی آخر السنة بغرارتین فیهما خمسمائة الف فقال عمر ما رایت مالا مجتمعا قط اکثر من هذا فیه دعوة مظلوم او مال یتیم او ارملة قال قلت لا والله بئس الله الرجل انا اذا ان ذهبت انت بالمهنا وانا بالمؤنة گفت ابو یوسف حدیث کرد مرا مجالد بن سعید از عامر از محرر بن ابی هریره از پدر او یعنی از ابی هریره که هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را پس گفت هرگاه که مددگاری نکنید شما مرا پس کدام کس اعانت و مددگاری نماید مرا پس گفتند یاوری خواهیم کرد ترا پس گفت ای ابا هریره برو بسوی بحرین و هجر و باز بیا امسال میگوید ابو هریره رضی الله تعالی عنه پس رفتم یعنی بسوی بحرین بر عاملی پیشتر آوردم عمر را در آخر همان سال دو غراره یعنی از بحرین باز آمدم بسوی عمر رضی الله تعالی عنه در آخر همان سال دو غراره آوردم که دران هر دو پنج لک بود یعنی اندوراهم یا غیر آن از سیم و زر پس گفت عمر رضی الله عنه ندیدم من مالی در جای مجتمع شده گاهی زیاده ازین که دران دعای مظلوم یا مال یتیم یا زنان بیوگان باشد ابو هریره رضی الله عنه میگوید که من گفتم نی والله بد بخت مردیکه من هستم اگر بروم یعنی بسوی عمل تو با آسایش و بهتری باشی و من بسختی و مشقت از انجمله آنکه واقدی در فتوحات شام نوشته که عمر بن الخطاب رضی الله عنه

[illegible]

در نامه جواب ابوعبیده ابن الجراح سرلشکر شام بنگاشت که اما بعد وصل کتابك وفهمته من شرب الخمر فاجلده ثمانین جلدة ولعمری ما یصلح لهم الا الشدة والفقر ولقد کان حقهم ان یحسنوا نیاتهم ویراقبوا ربهم عز وجل ویعبدوه ویؤمنوا به ویشکروه فمن عاد فاقم فیه الحد صاحب صولت فاروقی در ترجمه این عبارت نوشته

که بعد از سلامم بآن نامدار	چنین باد واضح بران هوشیار	که آمد کتاب تو [illegible]
بمضمون نامت واقف شد این انجمن	وگر آنچه در باب میخوارگان	نوشتی و جستی ز فتوی نشان
کنون هر که از بعد بر شرب خمر	شتابد بخواهانش بتاکید امر	وران محفل [illegible]
ز حکم شریعت نه پیچیده سر	سوی کس ز اجرای حکم الله	میفگن [illegible]
بتادیب این جرمش از زور شست	بزن تا به هشتاد دره به پشت	بحالی که [illegible]
بده توبه شان ازچنان شور و شر	چو تائب شدند از فساد و بدی	بخوان شان [illegible]
چو مالست شان بر ضلالت کشان	ادب کن بتعزیر بالمال شان	برآن [illegible]
که فقر است سوهانگر هر درشت	بتهلیل و تکبیر و تحمید رب	بفرمائی شان [illegible]

از آنجمله آنکه در روضة الاحباب ست که چون فتح قنسرین بمعونت و جلادت خالد بن الولید میسر شد اشعث بن قیس کندی قصیدهٔ غرا در مدح خالد انشا کرده و او را تهنیت نمود خالد ویرا ده هزار درهم بر سبیل صله و انعام بداد چون این خبر بسمع امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه رسید از خالد بغایت آشفته گشته با بوعبیده نامهٔ نوشت که باید که خالد بن ولید را از قنسرین بخود خوانی و در مجمع اعیان لشکر خویش او را بایستانی و فرمائی تا عمامه از سرش باز کنند و او را بهمان عمامه مقید سازند و طاقیه نیز بر سر او نگذارند و از وسوال کنند که آن ده هزار درهم که باشعث انعام کرده از کجا بوده اگر گنجی یافته و از ان گنج دل او را بآن مبلغ بی رنج گردانیده اقرار بجنایت و خیانت خویش نموده باشد و اگر از مال خود عطا کرده تحقیق که طریق اسراف سپرده و خود را در معرض تهدید والله لا یحب المسرفین در آورده و علی ای حال ویرا از حکومت و شغلی که دارد معزول کرده بشرح [illegible]

وقتی که متعلق بدو بود و داخل در اشتغال خود گردانید ابو عبیده بموجب فرموده عمل نموده خالد را طلبیده از وی پرسید خالد ساکت شد بلال از حضار مجلس ابو عبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و در گردنش کرد و گفت حکم امیر المومنین برین نمط صادر گشته تا جواب نگوئی ترا باین طریق بدارند و ابو عبیده باز از خالد جواب طلبید گفت از مال خویش دادم پس ابو عبیده خالد را بمدینه روان گردانید چون بمجلس جناب خلافت مآب در آمد بنفس نفیس خود باز از و استفسار فرمود که این مال و ثروت از کجا بود که ده هزار درهم بیکبار بیک کس دادی خالد جواب داد از قبضه شمشیر و غنیمت مال امیر المومنین عمر فرمود تا باقی مال خالد را تقویم کردند هشتاد هزار درهم بود شصت هزار باو گذاشتند و بست هزار از برای بیت المال ضبط گردانیدند انتهی همچنین هست در تاریخ عمری و جنگنامه صحابه و بالا مذکور شد که حضرت شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی قدس سره در ازالة الخفا می نگارند که اصل درین باب آنست که عمر رضی الله تعالی تعزیر بالمال میکرد و درین باب احادیث مرفوعه و موقوفه بسیار وارد اند انتهی پس این احادیث همه موید قول مجوزان تعزیر بالمال اند و برهمین مبنی ست انچه در حماویه گفته التعزیر یکون بالقتل والحبس والازعاج عن الدار واخذ المال وغیرها انتهی و در مختار الفتاوی از امهات الفتاوی نقل کرده و در برجندی شرح مختصر وقایه هم گفته که التعزیر باخذ المال جائز وقیل انه مروی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی وفی الخلاصة التعزیر باخذ المال ان رای الامام او الوالی مصلحة جائز ومباح ومن جملة ذلك رجل لا یحضر الجماعة یجوز التعزیر باخذ المال ومباح لهم ذلك انتهی کلامه لیکن مستفاد از احادیث و اقوال فقها چنان میشود که بر قول مجوزان عقوبت بالمال مال مصادره را بعد از اخذ در بیت المال بنهند چنانکه از بحر الرائق وغیره بالا نقل نموده شد تا در حوایج مسلمانان صرف کرده شود ورنه سراسر ظلم ست والله تعالی اعلم وعلمه احکم

فزون تر حمد در گاه یزدان
که این نامه سید زمن با پایان
بروایات و احادیث قویه
بنقل اندر مسانید سنیه

چو مروارید ناسفته پریشان
بهم در حیله تحقیق پنهان
بمسلک جمع در ترتیب آمد
مرتب گشته در ترکیب آمد

بسن یکهزار و دو صد و پنج ۱۲۹۵
که افزون بر نود بود ای سخن سنج
در ده تازه تر تسلیم داوار
که شوید رخ لشب بنهها صد انوار

بحق درود بر پیغمبر پدر هم
بر آل و جمله اصحاب مکرم